

مشروعیت مجازات سلب تابعیت از منظر حقوق بین‌الملل با واکاوی اقدام دولت بحرین

رضا موسی‌زاده *

حامد گلیجانی مقدم **

شناسه دیجیتال اسناد (DOI) : 10.22066/cilamag.2018.31685

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۱

چکیده

حق بر تابعیت، یکی از حق‌های بنیادین و اساسی بشری محسوب شده و از آن به‌عنوان «حق بر داشتن حقوق» تعبیر می‌شود. امروزه این موضوع که هر کشوری بر اساس قوانین داخلی خود، شرایط کسب و سلب تابعیت خود را تعیین می‌کند، اصل پذیرفته‌شده بین‌المللی شده است. با اوج‌گیری حملات تروریستی در سال‌های اخیر و متعاقب آن، تصویب قوانین سلب تابعیت با هدف مجازات چنین اعمالی از جمله در فرانسه و همچنین اقدام دولت بحرین در سلب تابعیت مخالفین سیاسی آن کشور، مقاله حاضر به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا مجازات سلب تابعیت از منظر حقوق بین‌الملل مشروعیت دارد؟ سلب تابعیت در صورتی که با رعایت سه قاعده عرفی بین‌المللی منع خودسرانه‌بودن، منع تبعیض و اجتناب از بی‌تابعیتی همراه باشد، مشروع، و در صورت مغایرت با این قواعد، نامشروع خواهد بود. اقدام دولت بحرین نیز با توجه به خودسرانه و تبعیض‌آمیز بودن، نامشروع است. رویه دولت‌ها مبنی بر عدم تمایل به سلب تابعیت به‌عنوان مجازات، در حال تغییر است.

واژگان کلیدی

حقوق بین‌الملل، سلب تابعیت، حقوق بشر، بی‌تابعیتی، منع سلب تابعیت خودسرانه

* mousazadeh8@gmail.com

* دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

** نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال
hamed.moghadam1362@yahoo.com

مقدمه

حق بر تابعیت، از حقوق اساسی و بنیادین افراد بشر محسوب می‌شود. داشتن تابعیت یک دولت به معنای آن است که شرایط قانونی تابعیت درباره آن شخص، جمع است. به این ترتیب، رابطه تابعیت میان فرد و دولت، سبب می‌شود که فرد در شمار جمعیت اعضای تشکیل‌دهنده دولت در یک سرزمین مشخص محسوب شود.^۱ رابطه تابعیت میان فرد و دولت دارای ویژگی‌های سیاسی، حقوقی و معنوی است. از این منظر، تابعیت رابطه‌ای سیاسی است، چرا که از حق حاکمیت دولت‌ها ناشی می‌شود. این دولت‌ها هستند که بر اساس قوانین داخلی خود تعیین می‌کنند که چه کسانی تبعه آن کشور هستند یا شرایط اعطای تابعیت خود را اعلام می‌دارند. تابعیت، رابطه حقوقی است زیرا دارای آثار حقوقی در نظام بین‌الملل و در نظام داخلی است. در نظام بین‌الملل، اتباع یک کشور از حمایت سیاسی دولت متبوع خود در خارج و نیز از حمایت کلیه قواعد پذیرفته‌شده میان دولت خود و سایر دولت‌ها برخوردارند. تابعیت، رابطه معنوی نیز هست زیرا اتباع کشور را از نظر هدف‌ها و عادات و رسوم مشترکی که دارند به یک دولت پیوند می‌دهد و ارتباطی به زمان و مکان مشخص ندارد.^۲

کنوانسیون اروپایی تابعیت، در مقام تعریف تابعیت در ماده ۲ خود مقرر می‌دارد «تابعیت به معنای رابطه‌ای حقوقی میان فرد و دولت است و به هیچ‌وجه مبین منشأ قومی و نژادی آن شخص نیست».^۳

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه *نوته‌بوم* چنین رأی داد: «تابعیت، پیوند حقوقی است که پایه آن، واقعیت تعلق اجتماعی، ارتباط واقعی موجودیت، منافع و احساسات همراه با حقوق و تکالیف متقابل باشد».^۴

مسئلاً منشأ پیدایش تابعیت، تعدد دولت‌ها بوده است. به استناد رابطه تابعیت است که اتباع یک کشور از اتباع سایر کشورها متمایز می‌شوند. از این منظر، یکی از کارکردهای اصلی تابعیت، اعطای حس هویت به فرد در جامعه بین‌المللی است. مهم‌ترین سند بین‌المللی که در آن بر حق بر تابعیت تأکید شده است، اعلامیه جهانی حقوق بشر است که در ماده ۱۵ خود، این‌گونه مقرر کرده است: «۱- هرکس حق دارد دارای تابعیت باشد. ۲- احدی را نمی‌توان خودسرانه از تابعیت

۱. سلجوقی، محمود؛ *بایسته‌های حقوق بین‌الملل خصوصی*، میزان، چاپ چهارم، ۱۳۸۵، ص ۵۸.

۲. ارفع‌نیا، بهشید؛ *حقوق بین‌الملل خصوصی، تابعیت اقامتگاه و وضع بیگانگان*، بهتاب، جلد اول، چاپ سوم، ۱۳۸۲، ص ۴۰.

3. European Convention on Nationality, November 1997, Art. 2.

4. International Court of Justice, Case *Nottebohm, Dispute between Liechtenstein and Guatemala*, Second Phase, Judgment 6 April 1955, ICJ Report 1955, p. 4, General List. No. 18, See Van Waas, Laura, *Nationality Matters: Statelessness under International Law*, p. 32.

خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد».^۵

علاوه بر اعلامیه جهانی حقوق بشر، اسناد بین‌المللی دیگری نیز به موضوع حق بر تابعیت تأکید داشته‌اند، از جمله: میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی،^۶ کنوانسیون وضعیت افراد بی‌تابعیت (۱۹۵۴)،^۷ اعلامیه حقوق کودک (۱۹۵۹)،^۸ کنوانسیون زنان متأهل^۹ (۱۹۵۷)، کنوانسیون کاهش موارد بی‌تابعیتی (۱۹۶۱)،^{۱۰} کنوانسیون رفع و الغاء هرگونه تبعیض نژادی (۱۹۶۵)،^{۱۱} کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹)،^{۱۲} کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹)،^{۱۳} کنوانسیون حقوق کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها (۱۹۹۰)^{۱۴} و کنوانسیون حقوق اشخاص معلول (۲۰۰۶).^{۱۵}

نهادهای منطقه‌ای حقوق بشری همچون کنوانسیون امریکایی حقوق بشر (۱۹۶۹)،^{۱۶} منشور عربی حقوق بشر بازنگری شده در سال (۲۰۰۴)،^{۱۷} کنوانسیون اروپایی تابعیت (۱۹۹۷)^{۱۸} و کنوانسیون حقوق بشر و آزادی‌های اساسی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (۱۹۹۵)^{۱۹} به این موضوع پرداخته‌اند.

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز در چندین قطعنامه خود به موضوع تابعیت و مفروضات آن پرداخته است.^{۲۰} ضمناً دبیرکل سازمان ملل متحد در پنج گزارش خود به شورای حقوق بشر، مباحث گوناگونی را در باب تابعیت، از جمله سلب تابعیت خودسرانه و تبعیض‌آمیز

5. Universal Declaration of Human Rights, Adopted by General Assembly Resolution 217 A(III) of 10 December 1948, Art. 15.
6. International Convention Civil and Political Right 1966, Art. 24.
7. Convention Relating to the Status of Stateless Persons 1954, Art. 32.
8. Declaration of the Rights of the Child 1959, Principle 3.
9. Convention on the Nationality of the Married Women 1957, Art. 1-2.
10. Convention on the Reduction of the Statelessness 1961, Art. 8, Paragraph 1.
11. Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination 1965, Art. 5.
12. Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women 1979, Art. 9, para. 2.
13. Convention on the Rights of the Child 1989, Art. 7, para. 1.
14. International Convention on the Protection of the Rights of All Migrant Workers and Members of Their Families. 1990, Art. 29.
15. Convention on the Rights of Persons with Disabilities, 2006, Art. 18, para. 1.
16. American Convention on Human Rights 1969, Art. 20.
17. Revised Arab Charter on Human Rights 2004, Art. 24.
18. European Convention on Nationality, 1997, Art. 4.
19. The Commonwealth of Independent States Conventions on Human Rights and Fundamental Freedoms 1995, Art. 24.
20. UN Human Rights Council Resolution 7/10 of 27 March 2008, and Resolution 10/13 of 26 March 2009, Resolution 13/2 of 14 April 2010, Resolution 20/4 on the Right to a Nationality: Women and Children 2012, Resolution 20/5 of 16 July 2012, Resolution 26/14 of 11 July 2014, Resolution 32/1.8, 24 June 2016.

مطرح کرده است.^{۲۱}

نظام حقوقی بین‌المللی نیز متعاقب پذیرش حق بر تابعیت به‌عنوان حق بنیادین، سه اصل کلی را نیز در موضوع تابعیت، شناسایی کرده و پذیرفته است: ۱- اصل لزوم تابعیت ۲- اصل تابعیت واحد ۳- اصل تغییرپذیری تابعیت.^{۲۲}

علی‌رغم اینکه در تمامی اسناد بین‌المللی مذکور، بر حق بر تابعیت تأکید شده است، برخی از دولت‌ها از اهرم سلب تابعیت به‌عنوان مجازات علیه اتباع خود بهره جسته و اتباع خود را در وضعیت ناگواری قرار داده‌اند. مهم‌ترین مورد در حال حاضر، اقدام دولت بحرین در سلب تابعیت از اتباعی است که به مخالفت با حکومت پادشاهی بحرین برخاسته‌اند. در چارچوب وقوع بهار عربی و به دنبال انقلاب‌های مردمی در برخی از کشورهای عربی همچون تونس و مصر و لیبی، مردم بحرین نیز در چارچوب تحقق مطالبات مشروع خود به مبارزه با نظام پادشاهی حاکم بحرین پرداختند. دولت بحرین نیز در مقابله با این موضوع، اقدام به سلب تابعیت از اتباع مخالف خود کرده و تا امروز به این روند ادامه داده است. لذا در این تحقیق، سعی شده است که مشروعیت مجازات سلب تابعیت، بررسی شود و در همین راستا اقدام دولت بحرین در سلب تابعیت مخالفین سیاسی آن کشور، مورد واکاوی و نقد حقوقی قرار گیرد.

۱. سلب تابعیت

۱-۱. دامنه صلاحیت دولت‌ها در اعطای تابعیت

یکی از مسائل اساسی دولت‌ها، موضوع اعطای تابعیت به شهروندان است. در این خصوص، همواره این سؤال مطرح می‌شود که چه کسانی می‌توانند تبعه و عضوی از جامعه یک کشور محسوب شوند؟ اعطای تابعیت توسط چه نهادی و بر اساس چه ضوابطی صورت می‌گیرد؟ پذیرش رسمی یک فرد به‌عنوان عضوی از جامعه، از طریق رابطه تابعیت صورت می‌گیرد که بیان‌کننده رابطه حقوقی میان فرد و کشور است. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه *نوته‌بوم* به ارتباط واقعی میان فرد و کشور اشاره می‌کند. اما به‌واقع چه ضوابط و عواملی نشان‌دهنده ارتباط واقعی بین فرد و کشور به‌منظور اعطای تابعیت است؟ رویه دولت‌ها در این مورد نشان می‌دهد که

21. Report of the Secretary-General on Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality-A/HRC/10/34.

Report of the Secretary-General on Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality-A/HRC/13/34.

Report of Secretary-General on Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality-A/HRC/19/43.

Report on Discrimination against Women on Nationality-Related Matters, Including the Impact on Children-HRC/23/23 – Report of the Secretary-General on Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality-A/HRC/25/28, See All Reports, Resolutions and International Documents on Right of Nationality in: www.ohchr.org.

22. نصیری، محمد؛ *حقوق بین‌الملل خصوصی*، چاپ دوم، آگاه، ۱۳۷۶، ص ۲۸.

دولت‌ها عواملی همچون محل تولد، نژاد، اقامتگاه، زبان، قومیت و روابط خانوادگی را در سیستم‌های مبتنی بر خون، خاک یا مختلط، مبنای اعطای تابعیت قرار داده‌اند.^{۲۳}

در حالی که تا سال ۱۹۲۳ موضوع تابعیت به‌طور انحصاری در حوزه صلاحیت دولت‌ها بود، در این سال، دیوان در نظر مشورتی خود در اختلاف تونس و مراکش چنین مقرر کرد: «این مسئله که آیا تابعیت، موضوع مربوط به صلاحیت داخلی دولت‌هاست یا نه، مسئله اساساً نسبی است و به توسعه روابط بین‌المللی آن کشور بستگی دارد. اما در زمان اختلاف حاضر، دادگاه آن را حق مطلق دولت‌ها به حساب می‌آورد».^{۲۴}

جوهره این قضیه این بوده است که اگر نظام حقوق بین‌الملل، ماهیت تابعیت را به این صورت توسعه داده که دارای خصلت بین‌المللی باشد، پس مسائل مربوط به تابعیت، دیگر منحصرأ تحت صلاحیت حقوق داخلی دولت‌ها نیست.^{۲۵}

باید به این نکته توجه داشت که تا قبل از وقوع این اختلاف و ارجاع آن به دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی، تحول و توسعه قواعد حقوق بین‌الملل در مراحل ابتدایی خود بود. در آن زمان، حقوق بین‌الملل، صرفاً معطوف به روابط میان دولت‌ها بود. تنها پس از هفت سال بعد از رأی مشورتی دیوان، کنوانسیون ۱۹۳۰ لاهه در خصوص برخی مسائل مربوط به تعارض قوانین تابعیت تشکیل شد که به تغییر رسیدگی در مورد مفاهیم مربوط به تابعیت، کمک بسیاری کرد.^{۲۶} این کنوانسیون برای اولین بار پایه‌گذار اعمال محدودیت بر صلاحیت دولت‌ها در موضوع تابعیت بوده است.^{۲۷}

ماده ۱ کنوانسیون مقرر کرده است: «بر عهده هر دولتی است که تعیین کند چه کسانی بر اساس قانون داخلی آن کشور، تبعه آن کشور محسوب می‌شوند. سایر کشورها باید این قانون را تا آنجا که مطابق با معاهدات بین‌المللی و عرف‌های بین‌المللی و اصول کلی حقوق مربوط به تابعیت است مورد شناسایی قرار دهند».^{۲۸}

امروزه تعهدات بین‌المللی دولت‌ها اعم از تعهدات معاهداتی بین‌المللی و تعهدات عرفی

23. Van Waas, Laura, "Nationality Matters: Statelessness under International Law", *School of Human Rights Research*, vol. 29, Antwerp: Portland, Intersentia, 2008, pp. 31-32.

24. Nationality Decree Issued in Tunis and Morocco on the November 1923, PCIJ, SER.B. No. 4, 1923 para. 4, See Molnár, Tamás, "The Prohibition of Arbitrary Deprivation of Nationality under International Law and EU Law: New Perspectives". In: *Hungarian Yearbook of International Law and European Law*. Eleven International Publishing, Portland, 2014, p. 69.

25. Weis, Paul, *Nationality and Statelessness in International Law*, Kluwer Academic Publishers Group, 1979, p. 66.

26. Van Panhuys, Haro Fredrik, *The Role of Nationality in International Law*, The Netherlands, Leyden, A.W. Sythoff, 1959, p. 764.

27. Spiro, Peter J., "A New International Law of Citizenship", *American Journal of International Law*, 2011, p. 694.

28. Convention on Certain Questions Relating to the Conflict of Nationality Laws, Signed at the Hague, on 12 April 1930, Art.1, See Molnár, p. 69.

بین‌المللی به همراه اصول کلی حقوق شناسایی شده در باب تابعیت، از جمله اصل لزوم وجود تابعیت، اصل وحدت تابعیت و اصل تغییرپذیری تابعیت، محدودکننده صلاحیت دولت‌ها در مبحث اعطای تابعیت است. اما اگرچه تابعیت، مبحث مربوط به حقوق بین‌الملل و دارای وصف بین‌المللی است، هنوز هم تعریف و محتوای آن را در درجه اول، دولت‌ها تعیین می‌کنند.^{۲۹} به عبارت دیگر، هر دولت باید اختیار خود مبنی بر تعیین اتباع خود را مطابق با قواعد حقوق بین‌الملل اعمال کند و تنها از این منظر، سایر کشورها اعطای تابعیت را پذیرفته و تأیید می‌کنند. لذا می‌توان نتیجه گرفت که کنوانسیون ۱۹۳۰ لاهه در این زمینه، تدوین‌کننده یک قاعده حقوق بین‌الملل عرفی بوده است.^{۳۰}

امروزه قاعده عرفی به یک اصل کلی در باب تابعیت مبدل شده و در ماده ۳ کنوانسیون اروپایی تابعیت درج شده است. ماده مذکور مقرر می‌دارد: «۱- هر دولت باید بر اساس قانون خویش، اتباع خود را تعیین کند. ۲- تا جایی که این قانون مطابق با کنوانسیون‌های قابل اعمال بین‌المللی و حقوق بین‌الملل عرفی و اصول حقوقی شناخته شده در مورد تابعیت باشد، دیگر دولت‌ها آن را خواهند پذیرفت».^{۳۱}

لذا برای پاسخ به این سؤال که چه کسانی تابعیت کشور خاصی را دارند، چاره‌ای جز مراجعه به قوانین تابعیت داخلی آن کشور وجود ندارد. بنابراین می‌توان گفت که دامنه صلاحیت دولت‌ها در موضوع تابعیت در حقوق بین‌الملل امروز مطلق نیست و محدود شده است. لازم به یادآوری است که در سراسر قرن بیستم، محدودیت‌های ناشی از معاهدات بین‌المللی و عرف بین‌المللی و اصول کلی حقوقی شناسایی شده در رابطه با تابعیت، عمدتاً به دلیل گسترش حمایت بین‌المللی از حقوق بشر بوده است. لذا حمایت از حقوق بشر، پایه و اساس اصلی تحول مفاهیم تابعیت و محدود کردن صلاحیت دولت‌ها در اسناد مختلف حقوق بشری بوده است.^{۳۲}

۱-۲. تابعیت: تکلیف دولت یا حق بشری

یکی از سؤالات اساسی در مورد تابعیت این است که تعهد دولت‌ها به اعطای تابعیت به چه صورت است و آیا اصولاً دولت‌ها تکلیف و تعهدی دارند که به شهروندان خود تابعیت اعطا کنند یا خیر؟

29. Brownlie, Ian, *Principle of Public International Law*, Oxford University Press. 2003, pp. 373-374.

30. Hall, Stephen, "The European Convention on Nationality and the Right to Have Rights", *European Law Review*, London, December 1999, p. 585.

31. European Convention on Nationality, November 1997, Art. 3.

32. Molnár, Tamás, "The Prohibition of Arbitrary Deprivation of Nationality under International Law and EU Law: New Perspectives", *Hungarian Yearbook of International Law and European Law*, Portland, 2014, p. 70.

به طور کلی کسانی که تابعیت دارند نه تنها در کشور خود، وضع ثابت و روشنی دارند بلکه در جامعه بین المللی نیز به لحاظ آنکه دولت متبوع آنها حامی آنهاست، وضعیت مشخصی دارند و دولت متبوع آنها، امور مربوط به آنها را عهده دار می شود. به این دلیل، نظم بین المللی مانند نظم داخلی ایجاب می کند شخص دارای تابعیت باشد. بازتاب نظم بین المللی در قانونگذاری های داخلی در این باره به این صورت است که هر دولت با وضع انواع قاعده ها کوشش می کند تا آنجا که میسر است برای کسانی که در قلمرو او هستند تابعیت در نظر گرفته شود.^{۳۳}

لذا نظم عمومی بین المللی ایجاب می کند که دولت ها تابعیت خود را به افرادی که بر اساس قانون داخلی آن کشور، واجد شرایط کسب تابعیت هستند اعطا کنند. از این رو این مطلب در مقدمه کنوانسیون ۱۹۳۰ لاهه در مورد تعارض تابعیت به این صورت قید شده است: «به نفع عموم جامعه بین المللی است که هر فرد دارای یک تابعیت باشد و جز آن، تابعیت دیگری نداشته باشد». دبیرکل سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۹ و در گزارش خود به شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد بیان می دارد: «با وجود این واقعیت که کسب یا از دست دادن تابعیت، اساساً تحت قوانین داخلی کشورهاست، امروزه ارتباط مستقیمی با نظم عمومی بین المللی دارد».^{۳۴}

علاوه بر مسئله نظم عمومی بین المللی، موجودیت هر دولتی مستلزم وجود عناصر تشکیل دهنده یک دولت یعنی سرزمین، حکومت و جمعیت است. دولت - کشور، زمانی عینیت می یابد که آن کشور دارای تبعه و جمعیت مشخص باشد. دولت بدون جمعیت یا بدون اتباع، موجودیت خارجی پیدا نخواهد کرد و اتباع یک کشور هستند که دولت ها را تشکیل می دهند و این دولت است که تشخیص می دهد که چه افرادی تابعیت کشور تحت حاکمیت او را دارند یا چه اشخاصی می توانند تابعیت آن کشور را کسب کنند.^{۳۵} از سوی دیگر، علاوه بر وجود جمعیت به عنوان عنصر اساسی تشکیل دهنده دولت، وجود اتباع می تواند مزایای زیادی برای دولت داشته باشد، مانند مشارکت در امور سیاسی که عموماً از طریق رأی دادن اتباع در انتخابات سیاسی کشور صورت می گیرد یا انجام خدمت نظام وظیفه جهت دفاع از کشور یا پرداخت مالیات جهت توسعه اقتصادی کشور.

بنابراین دولت ها دارای تعهد و تکلیف به اعطای تابعیت به افرادی هستند که در آن کشور زندگی می کنند و عضوی از جمعیت تشکیل دهنده آن سرزمین محسوب می شوند. البته مطابق قوانین داخلی آن کشور، باید شرایط کسب تابعیت را داشته باشند. از یک سو وضعیت حقوقی هر فردی ایجاب می کند تابعیت کشوری که بر اساس قوانین آن کشور، مستحق دریافت تابعیت

۳۳. سلجوقی؛ همان، ص ۶۲.

34. Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality, Report of the Secretary-General, A/HRC/13/34, 14 December 2009, para. 19.

۳۵. آل کجاف، حسین؛ تابعیت در ایران و سایر کشورها، چاپ دوم، جنگل، ۱۳۹۳، ص ۱۹.

است به وی اعطا شود. این یکی از اصول پذیرفته‌شده بین‌المللی در مبحث تابعیت است که هر فردی باید تابعیتی داشته باشد. لزوم این اصل از نظر عقل و منطق، آشکار است. بشر باید در اجتماع زندگی کند و چگونه می‌توان تصور کرد که شخص در اجتماعی زندگی کند ولی به هیچ‌کدام از اجتماعات وابستگی نداشته باشد. پس چنانچه معلوم نباشد که شخص به کدام‌یک از اجتماعات بستگی دارد و تبعه چه کشوری است برای او وضعیت غیرعادی پیش می‌آید. یعنی وضعیت حقوق و تکالیف آن شخص در جامعه روشن نیست و تکلیف او در بسیاری از موارد، مانند ازدواج، تنظیم سند رسمی و به‌طور کل، قوانینی که باید بر اعمال او حکومت کند معلوم نخواهد بود.^{۳۶}

حال باید دید با توجه به ماهیت حقوق بشری تابعیت، چگونه می‌توان تابعیت را در مجموعه حق‌های بشری تبیین و در نتیجه، التزام دولت‌ها به حفاظت از چنین حقی و تعهد به اعطای آن به شهروندان خود را خواستار شد. حقوق بشر، حقوقی بنیادین و ذاتی است که انسان‌ها در همه حال باید از آن بهره‌مند شوند تا زندگی‌شان متکی بر حیثیت و کرامت انسانی باشد. به‌جرات می‌توان بیان کرد که وجود تابعیت یا به عبارت دیگر، وجود رابطه حقوقی و واقعی بین فرد و دولت، پیش‌شرط بهره‌مند شدن مؤثر از طیف گسترده‌ای از حق‌های بشری است.^{۳۷}

نگاهی به مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر نشان می‌دهد که برخی حقوق مندرج در آن، مانند حق رأی و حق مشارکت سیاسی (ماده ۲۱)، حق بر آموزش (ماده ۲۶)، حق دستیابی به شغل (بند ۲ ماده ۲۱)، حق برخورداری از خدمات اجتماعی (ماده ۲۵) و به‌طور کلی حقوقی که تحت عنوان حقوق شهروندی مطرح است، جز در سایه تابعیت قابل تحقق نیست. لذا می‌توان این‌گونه استدلال کرد که اگرچه حقوق بشر، حقوق جهان‌شمولی است، این بدان معنا نیست که همه حق‌های بشری تحت هر شرایطی قابل تحقق باشد. به عبارت دیگر، تنها برخی از حق‌ها فارغ از چارچوب تابعیت، عینیت دارند از جمله حق کرامت انسانی (ماده ۱)، حق حیات (ماده ۳)، حق آزادی و منع بردگی (ماده ۳ و ۴)، منع شکنجه (ماده ۵) که باید جدا از رابطه تابعیت در تمام نقاط جهان و از سوی تمام دولت‌ها رعایت شوند. لذا با توجه به ماهیت و اهمیت تابعیت، از آن به‌عنوان «حق بر حقوق» تعبیر می‌کنند؛ حقی که محروم شدن از آن، منجر به محروم شدن از بسیاری از حقوق دیگر خواهد شد. در رأی دیوان عالی امریکا و در قضیه *تراپ علیه دالس*^{۳۸} *Trop v. Dulles* به این تعبیر از حق بر تابعیت اشاره و بیان شده است که تابعیت، حق بر

۳۶. نصیری؛ همان، ص ۲۹.

37. Adjama, Mirna and Harington, Julia, "The Scope and Content of Article 15 of the Universal Declaration of Human Rights", *Refugee Survey Quarterly*, University of North Dakota, 2006, pp. 93-109.

38. *Trop v. Dulles*, 356 U.S. 86 (1958).

داشتن حقوق است.^{۳۹}

در این مفهوم، نه تنها تابعیت بیانگر حس عضویت - تعلق و هویت است بلکه هموارکننده راه برای بهره‌مندی افراد از حقوق مختلف است. در خصوص موضوع مطرح در این قضیه، دیوان عالی امریکا در ادامه به توصیف تأثیر لغو تابعیت و بی‌تابعیتی پرداخته و مقرر می‌کند که تابعیت، معمولاً پیش شرط لازم برای اعمال سایر حقوق توصیف می‌شود.^{۴۰}

در نتیجه می‌توان این‌گونه استدلال کرد که تدوین‌کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر، چاره‌ای جز درج حق بر تابعیت در متن اعلامیه به‌عنوان حق اساسی بشری نداشتند چرا که اگر این حق را برای افراد بشری قائل نمی‌شدند، فلسفه وجودی بسیاری از حق‌های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، زیر سؤال می‌رفت و تحقق آن‌ها امکان‌پذیر نمی‌شد. اهمیت تابعیت به حدی است که تقریباً تمامی اسناد حقوق بشری بین‌المللی، به بهره‌مند شدن افراد از آن اشاره و بر آن تأکید داشته‌اند. لذا با توجه به تأثیر عمیق وجود تابعیت، در بهره‌مند شدن افراد از حقوق شهروندی خود و در نتیجه آن، ایفای حقوق شهروندی خود و همچنین ایفای وظایف و تکالیفی که در قبال دولت متبوع خود دارند، دولت‌ها موظف به اعطای تابعیت به شهروندان خود هستند.

اما سؤال دیگری که در این راستا مطرح می‌شود این است که آیا تکلیف دولت‌ها در اعطای تابعیت به شهروندان، مطلق است؟

برای پاسخ به این سؤال باید میان طرق کسب تابعیت که شامل تابعیت اصلی و تابعیت اکتسابی است، تفکیکی صورت گیرد.

تابعیت اصلی یا تابعیت مبدأ، از ابتدای تولد فرد و به حکم قانون به فرد تحمیل می‌شود. این تحمیل تابعیت از دو طریق امکان‌پذیر است. یکی از طریق خون و دیگری از طریق خاک که از آن‌ها به‌عنوان «سیستم خون»^{۴۱} و «سیستم خاک»^{۴۲} یاد می‌کنند.^{۴۳}

البته بسیاری از کشورها همچون ایران از سیستم مختلط که دربرگیرنده هر دو عامل خون و خاک است جهت اعطای تابعیت استفاده می‌کنند. آنچه مهم است در تابعیت اصلی، فرد به‌محض تولد بر اساس یکی از دو عامل خون یا خاک باید از تابعیت بهره‌مند شود. در واقع، دولت‌ها در ابتدا شرایط کسب تابعیت خود را در قوانین داخلی خود مقرر کرده و به‌محض تولد طفلی در آن کشور یا حتی در خارج از آن کشور و بر اساس سیستم خون یا خاک یا مختلط، تابعیت آن کشور را به طفل به‌دنیا آمده اعطا می‌کنند. در صورت به‌دنیا آمدن طفلی که بر اساس قوانین داخلی یک کشور واجد

39. US Supreme Court, *Trop v. Dulles, Secretary of States et al*, 365 US 86, 1958, See Molnár, p. 71.

40. Bachelor, Carol, "Statelessness and the Problem of Resolving Nationality Status", *International Journal of Refugee Law*, Published Oxord Journals, vol. 10, 1998, p. 159.

41. *Jus sanguine*

42. *Jus soil*

شرایط کسب تابعیت است باید تابعیت آن کشور به وی اعطا شود چرا که عدم اعطای تابعیت، نقض مسلم قوانین تابعیت آن کشور خواهد بود. لذا می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که تعهد دولت‌ها در تابعیت اصلی، تعهدی مطلق است. لزوم بهره‌مندشدن سریع کودکان از تابعیت در اسناد مختلف حقوق بشری مورد توجه بوده که برای کشورهای عضو، ایجاد تعهد می‌کند. به‌عنوان مثال، منشور آفریقایی حقوق بشر در ماده ۶ بند سوم خود بر سه اصل تکیه دارد: ۱- هر کودک از بدو تولد، حق داشتن اسم دارد. ۲- ولادت هر طفلی بعد از تولد باید به ثبت برسد. ۳- هر کودک، حق کسب تابعیت را دارد.

اعلامیه ۱۹۵۹ حقوق کودک نیز در اصل سوم خود بیان می‌دارد که «کودک باید از بدو تولد، صاحب نام و تابعیت شود». کنوانسیون حقوق کودک در مواد ۷ و ۸ خود و همچنین کنوانسیون حمایت از حقوق کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها در ماده ۲۹ خود به لزوم برخورداری کودکان از تابعیت بعد از تولد، تأکید داشته‌اند.

در تعریف تابعیت اکتسابی باید گفت که تابعیتی است که شخص در حیات خود و در فاصله‌ای بعد از تولد و در اثر عواملی همچون ازدواج، اقامت یا درخواست فرد به دست می‌آورد.^{۴۴} در تابعیت اکتسابی نمی‌توان قائل به تعهد مطلق دولت‌ها در اعطای تابعیت خود بود. تابعیت را دولت به فرد می‌دهد و نه به ملت. تابعیت از اراده مطلق دولت‌ها ناشی می‌شود و نباید تصور کرد که رابطه قراردادی و متقابل بین فرد و دولت است. تنها درموردی که شخص تقاضای تابعیت دولتی را می‌کند می‌توان گفت تا حدودی اراده شخص نیز در این مورد مؤثر بوده است زیرا اگر شخصی واقعاً بخواهد تابعیت کشوری را کسب کند باید شرایط لازم را داشته باشد. اما دولت‌ها مجبور نیستند تابعیت خود را به شخصی که حتی دارای شرایط لازم است و تقاضای تابعیت آن کشور را می‌کند، اعطا نمایند و این امر، بستگی کامل به اراده دولت دارد.^{۴۵}

۱-۳. سلب تابعیت

رابطه تابعیت به جهت اینکه مطلق و زوال‌ناپذیر نیست می‌تواند ملغی یا دستخوش تغییر شود. مواردی همچون مهاجرت، پناهندگی، ازدواج، انتقال سرزمین، اقامت طولانی در کشور دیگر و حتی مجازات می‌تواند عاملی برای تغییر و سلب تابعیت باشد. به‌طور کلی می‌توان تمامی این زمینه‌ها را در دو دسته تفکیک کرد: ۱- از دست دادن تابعیت، تحت شرایطی که دولت اعطاکننده تابعیت مقرر کرده است. ۲- صرف نظر کردن و خروج از تابعیت به صورت داوطلبانه و ارادی از سوی فرد.

۴۴. پیشین.

۴۵. ارفع نیا؛ همان، ص ۴۱.

مفهوم سلب تابعیت، نقطه مقابل مفهوم اعطای تابعیت است. یادآوری این نکته ضروری است که تابعیت در انحصار و حاکمیت مطلق دولت‌هاست. صلاحیت دولت‌ها در امر قانونگذاری در مباحث تابعیت، صرفاً معطوف به اعطای تابعیت نیست. قوانین داخلی بسیاری از کشورها شرایطی را که موجب زوال رابطه تابعیت می‌شود در قوانین خود پیش‌بینی می‌کنند. سلب تابعیت به‌عنوان عملی تعریف می‌شود که بدون درخواست و رضایت فرد مربوطه صورت گیرد. اگرچه سلب تابعیت، شامل ازدست‌دادن تابعیت ناشی از درخواست داوطلبانه افراد نمی‌شود، شامل همه اشکال دیگر ازدست‌دادن تابعیت می‌شود.^{۴۶}

سلب تابعیت به‌طور کل به شرایط بی‌تابعیت‌شدن یا خروج از تابعیت و همچنین به محروم‌شدن از کسب تابعیت یا امتناع از اعطای تابعیت اشاره دارد.^{۴۷}

لذا می‌توان سلب تابعیت را این‌گونه تعریف کرد: سلب تابعیت، اقدام یک‌سویه دولت است که منجر به قطع رابطه تابعیت بین فرد و دولت می‌شود. امروزه سلب تابعیت در کنار این نکته که منجر به قطع رابطه تابعیت بین فرد و دولت می‌شود، اهرمی در دست دولت‌ها شده است که از آن برای مجازات اتباعی که مرتکب اعمال مغایر با منافع و امنیت و نظم عمومی آن کشور شوند استفاده می‌شود.

سلب تابعیت، سابقه کوتاهی دارد. هرچند که در زمان‌های دور، مجازات تبعید برای اتباع در نظر گرفته می‌شد، سلب تابعیت به‌وضوح بعد از جنگ جهانی دوم اوج گرفت. به‌عنوان مثال، بعد از انقلاب بلشویکی در شوروی، دولت آن کشور بر اساس فرمان ۱۵ دسامبر ۱۹۲۱ بنا به دلایلی همچون مخالفت با دولت انقلابی یا خدمت در ارتش دشمن، از مرتکبین، سلب تابعیت کرد. متعاقب اقدام دولت شوروی در آن زمان، کشورهایی همچون ترکیه و آلمان و ایتالیا عمدتاً به دلایل سیاسی اقدام به سلب تابعیت اتباع کردند. از سوی دیگر، سلب تابعیت با انگیزه‌های قومی و نژادی و مذهبی، ارتباط نزدیکی با نازیسم و دولت فاشیست هیتلر دارد چرا که هیتلر در ادامه سیاست‌های نژادپرستانه خود در سال ۱۹۳۳ از تعداد بی‌شماری از اتباع آن کشور و در درجه اول، یهودیان، سلب تابعیت کرد. در ایتالیا نیز دولت فاشیست آن کشور، تمام شناسنامه‌ها و گواهی‌نامه‌های تابعیت یهودی را بر اساس قانون ۱۷ دسامبر ۱۹۳۸ باطل کرد. اما پس از جنگ جهانی دوم و وقوع فاجعه هولوکاست، کشورهای چکسلواکی، مجارستان، لهستان و یوگسلاوی از

46. Molnár, *op. cit.*, p. 75.

47. Lambert, Helen, "Arbitrary Deprivation of Nationality and Refugee Status: Comparative Perspectives on the Overlap between Statelessness and Refugee Status", *Westminster Law School*, University of Westminster, Netherlands, 2014, p. 10.

تمام شهروندانی که نژاد آلمانی داشتند سلب تابعیت کردند.^{۴۸}

۲. محدودیت‌های سلب تابعیت

اگرچه به‌موجب اصل کلی پذیرفته‌شده در حقوق بین‌الملل، تابعیت در صلاحیت داخلی دولت‌ها است، این صلاحیت به‌موجب تعهدات بین‌المللی آن کشور، به‌ویژه تعهدات حقوق بشری محدود شده است. در زمینه سلب تابعیت، سه قاعده عرفی بین‌المللی شناسایی‌شده که محدودکننده اختیار و صلاحیت دولت‌هاست عبارت‌اند از: ۱- ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه ۲- ممنوعیت سلب تابعیت تبعیض‌آمیز ۳- اجتناب از بی‌تابعیتی.^{۴۹}

۲-۱. ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه

مهم‌ترین سندی که سلب تابعیت خودسرانه را ممنوع کرده، اعلامیه جهانی حقوق بشر است که در ماده ۱۵ خود مقرر کرده است: «احدی را نمی‌توان به‌صورت خودسرانه از تابعیت وی یا حق تغییر تابعیت منع کرد». آنچه در این ماده نامشخص و غیرواضح است، مفهوم خودسرانه بودن است. برای تجزیه و تحلیل مفهوم خودسرانه بودن در زمینه تابعیت، جالب است که به مباحث مطرح‌شده در زمان تدوین پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر اشاره‌ای شود. در آن زمان، اختلاف‌نظرهای گسترده‌ای در خصوص گنجانیدن عبارت منع خودسرانه بودن وجود داشت. با توجه به دیدگاه‌های مختلف در معنای عبارت خودسرانه بودن، جیمز خیمنزدی / ارچاگا عنوان کرد «معنای دقیق عبارت خودسرانه بودن این است که عملی برخلاف استاندارد و اصول شناخته‌شده صورت بگیرد، درحالی‌که باید رویه و استاندارد بالاتری از عدالت در رابطه با عمل سلب تابعیت خودسرانه وجود داشته باشد».^{۵۰}

در این خصوص، کمیته حقوق بشر در قضیه *فان آلپن علیه هلند*^{۵۱} در تعریف مفهوم خودسرانه بودن بیان می‌کند که «مفهوم خودسرانه بودن با مفهوم غیرقانونی بودن یکی نیست بلکه باید تفسیر گسترده‌تری از آن به عمل آید که شامل عناصری همچون نامناسب بودن و بی‌عدالتی

48. McDougal, Myres S. and Lasswell, Harold D. and Lung-Chu Chen, "Nationality and Human Rights: The Protection of the Individual and External Arenas", *Yale Law School Legal Scholarship Repository*, 1974, pp. 944-948.

49. Pilgram, Lisa, "International Law and European Nationality Laws", Published in Italy, *European University Institute Badia*, 2011, p. 2.

50. United Nations General Assembly, 3rd Session, 3rd Committee, 123rd Meeting, Held on Friday, 5 November 1948, 01/01/1948, A/C.3/SR.123

51. *Hugo van Alphen v. The Netherlands*

و عدم پیش‌بینی باشد».^{۵۲}

چنین تفسیر گسترده‌ای از مفهوم خودسرانه‌بودن، کاملاً لازم است. در غیر این صورت، تفسیرکردن سلب تابعیت به‌عنوان عملی که صرفاً غیر قانونی است، راه را برای دولت‌ها جهت دورزدن هدف این نوع اقدام (سلب خودسرانه تابعیت) هموار می‌کند.^{۵۳} خودسرانه‌بودن، هدف مشروع ندارد، متناسب نیست و همیشه با قوانین بین‌المللی ناسازگار است.^{۵۴}

نمی‌توان گفت که همه گونه‌های سلب تابعیت، خودسرانه است.^{۵۵} در واقع، سلب تابعیت خودسرانه زمانی است که با قوانین داخلی که خود آن قوانین نیز منطبق با قواعد حقوق بشر بین‌المللی است هیچ‌گونه انطباقی نداشته باشد. بنابراین می‌توان نامناسب‌بودن و نامتناسب‌بودن و عدم پیش‌بینی را از ویژگی‌های خودسرانه‌بودن برشمرد. سلب تابعیت باید در خدمت هدف مشروع و منطبق با قواعد حقوق بشر بین‌الملل صورت گیرد.^{۵۶}

علاوه بر آن، در پرتو الزامات ناشی از حاکمیت قانون، سلب تابعیت باید دارای مبنای قانونی باشد. به عبارت دیگر، به‌منظور جلوگیری از استبداد، سلب تابعیت باید در درجه اول در قانون پیش‌بینی شده باشد. علاوه بر آن در پرتو الزامات ناشی از حاکمیت قانون، سلب تابعیت باید مبنای قانونی داشته باشد. به عبارت دیگر، به‌منظور جلوگیری از خودسرانه‌بودن، سلب تابعیت باید در درجه اول در قانون پیش‌بینی شده باشد.^{۵۷}

این بسیار مهم است چون کمک می‌کند تا اطمینان حاصل شود که تصمیمات مقامات مربوطه در این خصوص قابل پیش‌بینی باشد.^{۵۸}

کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش‌نویس مواد مربوط به تابعیت اشخاص حقیقی در رابطه با جانشینی کشورها در این باره مقرر می‌دارد: «هر گونه تصمیمی که منجر به سلب تابعیت می‌شود باید به‌صورت کتبی و با ذکر دلایل و بررسی اداری و قضایی مؤثر صورت گیرد». بر این اساس، مفهوم خودسرانه‌بودن، شامل همه‌گونه اعمال دولت، اعم از قضایی و اداری و قانونگذاری که معایر با قانون بوده و همچنین شامل عناصری همچون نامناسب‌بودن و بی‌عدالتی و عدم

52. *Van Alphen & The Netherlands* (Communications No 305/1988) UN Human Rights Committee (HRC), 23 July 1990, para. 5.8, See María José Recalde Vela, "How Far Has the Protection of the Right to Nationality under International Human Rights Law Progressed from 1923 until the Present Day?", *Tilburg Law Review*, 2014, p. 23.

53. Sandra, Mantu, "Deprivation of Citizenship from the Perspective of International and European Legal Standards", *ENACT Consortium FP7-SSH-2007-1-217504-ENACT/D4.2*, 2007, p. 10.

54. Edward, Alice and van Waas, Laura, *Nationality and Statelessness under International Law*, Cambridge University Press. 2014, p. 10.

55. Lambert, "Arbitrary Deprivation of Nationality and Refugee Status", *op. cit.*, p. 10.

56. *Ibid.*, p. 11.

57. Van Was, *op. cit.*, p. 88.

58. *Ibid.*, 113.

پیش‌بینی است.^{۵۹}

ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه، علاوه بر ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، در اسناد بین‌المللی متعددی آمده است همچون ماده ۵ کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵)، ماده ۸ کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) تحت عنوان عدم مداخله غیرقانونی، ماده ۱۹ کنوانسیون حمایت از حقوق افراد معلول و در نهادهای منطقه‌ای همچون ماده ۲۰ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر (۱۹۶۹)، ماده ۴ کنوانسیون اروپایی تابعیت و ماده ۲۹ منشور عربی حقوق بشر. شورای حقوق بشر نیز در قطعنامه‌های ۷/۱۰ در سال ۲۰۰۸ و ۱۰/۱۳ در سال ۲۰۰۹ و ۱۳/۲ در سال ۲۰۱۰ و ۲۰/۴ در سال ۲۰۱۲ و ۲۰/۵ در سال ۲۰۱۲ و ۲۶/۱۴ در سال ۲۰۱۴ و ۳۲/۸ در سال ۲۰۱۶ سلب تابعیت خودسرانه را محکوم و ممنوع کرده است. از سوی دیگر، دبیرکل سازمان ملل متحد نیز در گزارش‌های خود به شورای حقوق بشر به این موضوع اشاره داشته است؛ از جمله در سال ۲۰۰۹ و در گزارش شماره ۱۳/۳۴ خود بیان کرد که «ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه، به اصل حقوق بین‌الملل عرفی تبدیل شده است».^{۶۰}

از مهم‌ترین موارد سلب تابعیت خودسرانه که البته تبعیض‌آمیز نیز بوده است می‌توان به سلب تابعیت موریتانی از هزاران اریتره‌ای تبار در سال ۱۹۹۰ و همین‌طور سلب تابعیت جمهوری دومینکن از اتباع هائیتی‌تبار در ۱۹۹۸ و سلب تابعیت بوتان از هزاران بوتانی نپالی‌تبار در ۱۹۷۷ و سلب تابعیت میانمار از هزاران نفر از قوم روهینگیا در سال ۱۹۸۲ و سلب تابعیت کردهای فلیلی در عراق در سال ۱۹۸۰ به دستور صدام حسین و سلب تابعیت کردهای استان الحسکه سوریه در سال ۱۹۶۲ اشاره کرد.

۲-۲. ممنوعیت سلب تابعیت تبعیض‌آمیز

تبعیض، نقش اصلی را در سلب تابعیت خودسرانه ایفا می‌کند و یکی از عناصر خودسرانه بودن است. اولین و مهم‌ترین نکته در این خصوص، ممنوعیت تبعیض به‌عنوان قاعده آمره بین‌المللی است.^{۶۱}

قاعده آمره ممنوعیت تبعیض، صلاحیت دولت‌ها را در امر سلب تابعیت، محدود می‌کند. آمره بودن این قاعده بر اساس ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات وین بدان معنی است که جامعه بین‌المللی این قاعده را به‌عنوان قاعده تخلف‌ناپذیر، پذیرفته و شناسایی کرده است.

59. "Article 17 of the International Commission Draft Articles on Nationality of Natural Persons in Relations to Succession of States, with Commentaries", *Yearbook of the International Law Commission*, 1999, vol. II, part 2, Art. 38, See Molnár, *op. cit.*, p. 78.

60. UN HRC, Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality: Report of the Secretary-General, 14 December 2009, A/HRC/13/34.

61. Alice Edward, *op. cit.*, p. 26.

علاوه بر این، قاعده عدم تبعیض به‌عنوان یک قسمت و بخش مرکزی از اهداف و مقاصد تمام معاهدات جهانی حقوق بشری است. لذا سلب تابعیت بر اساس هر دلیل تبعیض‌آمیز، خودسرانه، و طبق قواعد حقوق بین‌الملل، ممنوع است.^{۶۲}

لازم به یادآوری است که هر گونه عمل تبعیض‌آمیز که نتیجه‌اش سلب تابعیت افراد باشد خودسرانه است.^{۶۳}

طبق ماده ۹ کنوانسیون کاهش موارد بی‌تابعیتی: «دولت‌های عضو نباید افراد یا گروهی از افراد را به دلایل نژادی و قومی و سیاسی و مذهبی از تابعیت‌شان محروم کنند». این کنوانسیون، سلب تابعیت تبعیض‌آمیز را به‌طور مطلق ممنوع کرده و به این نکته که آیا چنین سلب تابعیتی موجب بی‌تابعیت شدن افراد می‌شود یا خیر، کاری ندارد. کمیته رفع تبعیض سازمان ملل متحد،^{۶۴} موضوع اعمال تبعیض در مبحث تابعیت را مدنظر قرار داده و از دولت‌ها می‌خواهد که سلب تابعیت بر اساس رنگ و نژاد و قومیت ... را به‌عنوان عمل نقض‌کننده تعهدات کشورهای عضو و به‌ویژه نقض‌کننده قاعده آمره بین‌المللی منع تبعیض، شناسایی کنند.^{۶۵}

کنوانسیون اروپایی تابعیت در این خصوص در ماده ۵ خود مقرر کرده است: «۱- قواعد تابعیت دولت‌های عضو نباید شامل تبعیض یا متضمن رویه‌ای باشد که باعث ایجاد تبعیض بر مبنای جنس، مذهب، نژاد، رنگ، منشأ قومی یا نژادی شود. ۲- هر دولت عضو، اصل عدم تبعیض را میان اتباع خود اجرا خواهد کرد اعم از آنکه آن‌ها به‌محض تولد، تبعه آن دولت شده باشند یا بعداً تابعیت آن کشور را تحصیل کرده باشند». کنوانسیون ۲۰۰۶ حمایت از حقوق افراد معلول نیز به این اصل توجه داشته و در ماده ۱۸ خود تصریح می‌کند: «دولت‌های عضو نباید افراد معلول را خودسرانه یا به لحاظ معلولیت آن‌ها از تابعیت‌شان محروم کنند».

از سوی دیگر، شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز در تمام قطعنامه‌های مربوط به سلب تابعیت خودسرانه، بر ممنوعیت سلب تابعیت با زمینه‌های گوناگون تبعیض‌آمیز تأکید داشته است. به‌عنوان مثال، در قطعنامه ۲۶/۱۴ خود در سال ۲۰۱۴ ضمن ابراز نگرانی از سلب تابعیت تبعیض‌آمیز، بخصوص به دلایل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا سایر عقاید، محل تولد و ثروت بر این نکته تأکید می‌کند که «سلب تابعیت تبعیض‌آمیز، نقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی است».^{۶۶}

62. *Ibid.*, 196.

63. María José Recalde Vela, *op. cit.*, p. 21.

64. CERD, See Molnár, *op. cit.*, p.79.

65. UN Committee on the Elimination of Racial Discrimination, CERD General Recommendation XXX on Discrimination against Non-Citizenship, 1 October 2002, para. 19.

66. UN HRC, Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality, Resolution 26/14 of 11 July 2014.

۲-۳. اجتناب از بی‌تابعیتی

سلب تابعیت منجر به بی‌تابعیت شدن عموماً به‌عنوان عمل خودسرانه تلقی می‌شود مگر اینکه در خدمت هدف مشروع و مطابق با اصل تناسب صورت گیرد. امروزه اجتناب از بی‌تابعیتی، یک اصل کلی در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود.^{۶۷}

کنوانسیون کاهش بی‌تابعیتی (۱۹۶۱) و کنوانسیون (۱۹۵۴) مربوط به وضعیت اشخاص بی‌تابعیت، مهم‌ترین اسناد بین‌المللی هستند که به موضوع حمایت از افراد بی‌تابعیت پرداخته‌اند. کنوانسیون ۱۹۵۴ در ماده ۱ خود مقرر کرده است: «بی‌تابعیت کسی است که مطابق قوانین هیچ کشوری به‌عنوان تبعه در نظر گرفته نشود». این کنوانسیون به‌جای امحای وضعیت بی‌تابعیتی، از اشخاص بی‌تابعیت حمایت کرده است. اما کنوانسیون ۱۹۶۱ به‌صورت انحصاری بر کاستن از بی‌تابعیتی متمرکز شده است. یکی از نکات جالب توجه در این کنوانسیون این است که اگرچه هدف اصلی آن، مقابله با بی‌تابعیتی بوده و در این راستا تعهداتی را نیز بر کشورهای عضو تحمیل می‌کند، سلب تابعیت را که اصولاً موجب بی‌تابعیتی افراد می‌شود به‌صورت مطلق ممنوع نکرده و تحت شرایطی ولو استثناً، مجاز می‌داند. از این‌رو در ماده ۸ خود مقرر کرده است که «دولت‌ها در مواردی همچون کسب تابعیت متقلبانه، انجام اقدام مخاطره‌آمیز به منافع کشور، خدمت به کشور دیگر یا اعلام سوگند وفاداری ... مجاز به اعمال سلب تابعیت هستند حتی اگر منجر به بی‌تابعیتی فرد مربوطه شود». نکته قابل توجه دیگر این است که همین ماده، جواز دولت‌ها در سلب تابعیت در چنین مواردی را نیز مشروط بر دو امر کرده است: اولاً، اختیار دولت‌ها به سلب تابعیت در موارد فوق‌الذکر باید در قوانین داخلی آن دولت پیش‌بینی شده باشد. ثانیاً، دولت زمانی می‌تواند از این اختیار مجاز خود استفاده کند که مطابق قانون برای فرد مربوطه، حق دادرسی عادلانه در دادگاه یا یک نهاد مستقل دیگر را فراهم کند. البته لازم به یادآوری است که مطابق این کنوانسیون، تعهد اصلی دولت‌ها آن‌چنان‌که در بند اول ماده ۸ تصریح شده، اجتناب از سلب تابعیتی است که منجر به بی‌تابعیتی شود و شرایط فوق‌الذکر صرفاً جنبه استثنا دارد.

کنوانسیون اروپایی تابعیت نیز در ماده ۴ خود، اجتناب از بی‌تابعیتی را به‌عنوان یکی از اصولی معرفی کرده که دولت‌های عضو باید در قوانین تابعیت خود آن را لحاظ کنند.

باید به این نکته اذعان کرد که بی‌تابعیتی، مهم‌ترین اثر سلب تابعیت است که می‌تواند بهره‌مندشدن فرد را از حقوق و آزادی‌های اساسی، با چالش‌های جدی مواجه کند. حق‌های بشری زیادی هستند که در نتیجه سلب تابعیت، به خطر می‌افتند مانند حق بر رأی، حق بر انتخاب‌شدن، حق بر تحصیل، حق بر کار، حق بر اقامت در کشور زادگاه، حق بر بهره‌مندشدن از مزایای رفاهی و بهداشتی، و حق بر مراجعه به محاکم قضایی. ملاحظه می‌شود که در نتیجه

عمل یک دولت، شخص محروم‌شده از تابعیت، بسیاری از حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود را از دست می‌دهد و آسیب‌های جدی می‌بیند.^{۶۸}

با توجه به چالش‌های حقوق بشری سلب تابعیت، شورای حقوق بشر در قطعنامه ۲۰/۵ خود، از سلب خودسرانه تابعیت ابراز نگرانی می‌کند چرا که این موضوع می‌تواند مسائلی همچون دارایی و محرومیت اجتماعی و اهلیت حقوقی فرد را تحت تأثیر قرار داده و در برخورداری فرد از حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به‌ویژه در زمینه‌های آموزش، مسکن، اشتغال، بهداشت و امنیت اجتماعی، اثرات منفی داشته باشد.

همچنین در این قطعنامه، شورا یادآوری می‌کند که «پیشگیری و کاهش بی‌تابیتی در درجه اول بر عهده دولت‌هاست و این اقدام باید در راستای همکاری مناسب با جامعه بین‌المللی صورت گیرد. به همین علت، مسئولیت دولت‌ها در دو حوزه مطرح می‌شود: ۱- مسئولیت به دلیل ارتکاب عمل سلب تابعیت که نتیجه آن بی‌تابیتی است ۲- مسئولیت به دلیل ماهیت مستمر این نقض حقوق بشری که منجر به بی‌تابیتی افراد شده و زندگی فرد را در جامعه، آسیب‌پذیرتر می‌کند».^{۶۹} دبیرکل سازمان ملل در گزارش ۱۳/۳۴ خود به شورای حقوق بشر بیان می‌دارد که «اجتناب از بی‌تابیتی و ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه به یک قاعده حقوق بین‌الملل عرفی تبدیل شده است».^{۷۰}

۳. بررسی رویه قضایی بین‌المللی و رویه کشورها در خصوص سلب تابعیت و واکاوی اقدام بحرین

۳-۱. رویه دولت‌ها

صرف‌نظر از اصل کلی اجتناب از بی‌تابیتی و قطع‌نظر از هرگونه تعهد دولت در هنگام سلب تابعیت (منع تبعیض و منع خودسرانه‌بودن)، هیچ‌گونه ممنوعیت مطلقی در رابطه با سلب تابعیت در حقوق بین‌الملل یافت نمی‌شود.^{۷۱}

بررسی قوانین تابعیت بیش از ۱۹۰ کشور نشان می‌دهد که دولت‌ها نه‌تنها سلب تابعیت را نامشروع نمی‌دانند بلکه تحت شرایطی آن را مجاز دانسته‌اند. لازم به ذکر است که حتی مجازبودن سلب تابعیت، ولو به‌صورت استثنا در برخی معاهدات جهانی همچون کنوانسیون کاهش بی‌تابیتی ۱۹۶۱ (ماده ۸ که در قسمت قبل بیان شد) و معاهدات منطقه‌ای همچون کنوانسیون اروپایی

68. Lambert, *Arbitrary Deprivation of Nationality and Refugee Status, op. cit.*, p. 11.

69. UN HRC, Resolution 20/5.

70. UN HRC, Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality: Report of the Secretary-General, 14 December 2009, A/HRC/13/34.

71. Bery, Adrian, "Deprivation of Nationality and Citizenship, The Role of EU Law", *Journal of Immigration, Asylum and Nationality Law*, 2014, vol. 28, No. 4, p. 358.

تابعیت (۱۹۹۷) ذکر شده است. این کنوانسیون در ماده ۷ خود مقرر کرده است: «هر دولت عضو در قوانین داخلی خود، سلب تابعیت‌اش را بر اساس قانون یا به ابتکار خود، جز در موارد زیر مقرر نخواهد داشت: ۱- تحصیل ارادی تابعیت دولت دیگر ۲- تحصیل تابعیت دول عضو به نحو متقابلانه و ارائه اطلاعات نادرست یا پنهان کردن هر واقعت مرتبط که منتسب به شخص درخواست‌کننده باشد ۳- خدمت داوطلبانه در نیروی نظامی کشور خارجی ۴- رفتاری که مغایرت جدی با منافع حیاتی دول عضو داشته باشد».

به‌طور کلی رویه دولت‌ها نشانگر این مطلب است که آن‌ها در موارد زیر، تمایل بیشتری به سلب تابعیت دارند:

۱- کسب تابعیت دولت دیگر یا سوگندخوردن به وفاداری به آن کشور: این کاملاً صحیح است که در رابطه با اعمالی همچون کسب تابعیت دولت دیگر یا سوگند وفاداری به کشور دیگر، دولت، اقدام به سلب تابعیت کند.^{۷۲}

استدلال اصلی در مورد سلب تابعیت در این مورد این است که زمانی که فردی تابعیت کشور دیگری را به دست می‌آورد، ارتباط واقعی بین او و دولت از بین رفته و آن حس وفاداری به کشورش دیگر وجود ندارد. لذا سلب تابعیت، اقدامی کاملاً متناسب است. به‌جز تعداد انگشت‌شماری از کشورها، تقریباً تمامی کشورها سلب تابعیت فرد را در نتیجه کسب تابعیت جدید، در قوانین خود مقرر کرده‌اند.

۲- انجام اقدامات مخاطره‌آمیز علیه منافع کشور و امنیت ملی: تحمیل مجازات سلب تابعیت از سوی دولت‌ها به علت ارتکاب جرائم و جنایاتی که خطر بسیار جدی برای دولت محسوب می‌شود، غیرمعمول نیست. برخی از این رفتارها که مغایر با موضوع امنیت و ارزش‌های اساسی یک جامعه تلقی می‌شود، کاملاً با بهره‌مندشدن مداوم و همچنین مسئولیت‌هایی که یک فرد به لحاظ عضوشدن در جامعه دارد ناسازگار است.^{۷۳}

دبیرکل سازمان ملل در گزارش خود به شورای حقوق بشر در سال ۲۰۰۹ بیان می‌دارد: «زمانی که یک شخص مرتکب اعمالی می‌شود که منافع حیاتی دولت را به خطر می‌اندازد استدلال می‌شود که او حس وفاداری و وظایف خود را نسبت به کشورش نقض کرده است و در نتیجه، دولت می‌تواند به‌عنوان شکلی از مجازات، تابعیت وی را سلب کند». وی اضافه می‌کند که «در پاسخ به گسترش نگرانی‌ها در مورد تروریسم، برخی دولت‌ها از اختیارات گسترده‌ای برای سلب تابعیت در مورد جرائم علیه امنیت ملی یا منافع ملی بهره گرفته‌اند. به‌عنوان مثال، مراکش،

72. Myres S. McDougal, *op. cit.*, p. 935.

73. *Ibid.*, p. 941.

مشروعیت مجازات سلب تابعیت از منظر حقوق بین‌الملل با واکاوی اقدام دولت بحرین ❖ ۱۳۳

قانون خود را اصلاح کرده که به صراحت، اقدام تروریستی را نیز موجب سلب تابعیت می‌داند.^{۷۴} در همین رابطه می‌توان به تصویب لایحه سلب تابعیت از تروریست‌ها در مجلس فرانسه و به دنبال وقوع حوادث دهشتناک تروریستی ۱۳ نوامبر پاریس به دست داعش، اشاره کرد.

کشورهایی که انجام اقدامات مخاطره‌آمیز برای امنیت و منافع کشور، همچون خیانت و فرار از خدمت نظامی را در قوانین تابعیت خود، دلیلی برای سلب تابعیت قلمداد کرده‌اند عبارت‌اند از: یمن، امارات متحده عربی، تونس، لوکزامبورگ، ماداگاسکار، مالاوی، جزایر مارشال، جزایر پالائو، سنگال، سوئیس، لیبی، جمهوری آفریقای مرکزی، کلمبیا، جیبوتی، غنا، یونان، هندوستان، جامائیکا، لبنان، بولیوی، افغانستان، بلغارستان، الجزایر، بورکینافاسو، آنگولا، باربادوس، بنین.^{۷۵}

۳- خدمت نظامی یا استخدام در نیروهای نظامی کشور خارجی: بسیاری از دولت‌ها انجام خدمت نظامی در یک کشور خارجی را دلیلی برای سلب تابعیت در نظر گرفته‌اند. چون ورود به کشور خارجی، به منظور انجام خدمات نظامی، به صورت ارادی و داوطلبانه است و دولت خارجی که فرد مربوطه در حال انجام خدمت نظامی برای آن است ممکن است دشمن دولت متبوع فرد باشد، سلب تابعیت، اقدامی مشروع است.^{۷۶}

در قضیه نیشیکاوا علیه دالس^{۷۷} دیوان عالی آمریکا مقرر می‌دارد که «داوطلبانه بودن و ارادی بودن چنین اقدامی از سوی فرد باید با دلایل روشن و قانع‌کننده و خالی از ابهام اثبات شود».^{۷۸}

در حالی که خدمت نظامی داوطلبانه در نیروهای نظامی یک دولت متخاصم، به وضوح مغایر با وظیفه هر فرد به وفادار بودن به کشور متبوعش است، خدمت نظامی در کشوری که رابطه دوستانه با کشور متبوع فرد دارد، موضوعی متفاوت است.^{۷۹}

البته در این حالت، اقدام مربوطه باید کاملاً مطابق با قوانین کشور و با رضایت آن کشور باشد، مانند مستشاران نظامی که جهت اهدافی همچون آموزش نیروهای مسلح کشور خارجی فعالیت می‌کنند. دبیرکل سازمان ملل متحد نیز در گزارش خود در سال ۲۰۰۹ به شورای حقوق بشر، این اقدام را دلیلی مشروع جهت سلب تابعیت از سوی دولت‌ها دانست.^{۸۰}

74. UN HRC, Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality: Report of the Secretary-General, 14 December 2009, A/HRC/13/34, paras. 12-13.

75. United States Office of Personnel Management Investigations Services, Citizenship Law of the World, 2001.

76. Myres S. McDougal, *op. cit.*, p. 937.

77. *Nishikawa v. Dulles*

78. United States Supreme Court Judgment on Case *Nishikawa v. Dulles*, 1958, See *Ibid.*

79. *Ibid.*

80. UN HRC, Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality: Report of the Secretary-General, 14 December 2009, A/HRC/13/34, paras. 12-13.

هم کنوانسیون کاهش بی‌تابیتی ۱۹۶۱ و هم کنوانسیون اروپایی تابعیت ۱۹۹۷ انجام خدمت نظامی برای کشور خارجی را دلیلی مجاز برای سلب تابعیت مقرر کرده‌اند. کشورهای که خدمات نظامی برای دولت خارجی را در قوانین خود جهت سلب تابعیت مقرر کرده‌اند عبارت‌اند از: ویتنام، آندورا، اوکراین، لیبی، آنگولا، اتریش، جزایر میکرونزی، بلاروس، کامبوج، جیبوتی، مراکش، پاناما، قطر، آفریقای جنوبی، تونس، استونی، فرانسه، گینه بیسائو، اندونزی، ایتالیا، جامائیکا، لتونی.^{۸۱}

۴- رأی‌دادن و مشارکت سیاسی در کشور خارجی: رأی‌دادن در انتخابات سیاسی کشور خارجی، دلیلی برای سلب تابعیت محسوب می‌شود. توجیه سلب تابعیت به دلیل مشارکت در امور عمومی و سیاسی یک کشور خارجی این است که چنین عملی کاملاً با تداوم وفاداری فرد به دولت متبوع خود ناسازگار است. زمانی که فرد در امور سیاسی یا دولتی کشور دیگری مشارکت می‌کند، ممکن است ناخواسته، رفتاری مغایر با منافع ملی دولت متبوع خود را ترویج کند. علاوه بر این، ممکن است مردم آن کشور خارجی نیز عمل وی را اقدام دولت متبوع وی یا بازتابی از سیاست آن کشور تلقی کنند.^{۸۲}

در پرونده پرز علیه براونل،^{۸۳} پرز در امریکا متولد شده بود. او چندین سال در مکزیک اقامت داشت و در انتخابات سیاسی مکزیک رأی داده بود. در بازگشت به امریکا، اداره مهاجرت امریکا او را دستگیر کرد و دیوان عالی امریکا نیز به دلیل مشارکت او در امور سیاسی مکزیک و بر اساس قانون اصلاحی مهاجرت و تابعیت امریکا مصوب ۱۹۵۲ از وی سلب تابعیت کرد.^{۸۴} دیوان عالی امریکا در قضیه آفرویم علیه راش^{۸۵} نیز که فرد مربوطه در انتخابات اسرائیل شرکت داشت، رأی مشابهی صادر کرد.^{۸۶}

کشورهایی که مشارکت سیاسی یا به‌نوعی دیگر، استخدام یا انجام خدمات دولتی را مبنای سلب تابعیت در قوانین خود مقرر کرده‌اند عبارت‌اند از: هائیتی، جزایر میکرونزی، امریکا، قطر، کامرون، فنلاند، فرانسه، الجزایر، آرژانتین، اتریش، بوتان.^{۸۷}

۵- کسب متقلبانه تابعیت یا از طریق ارائه اطلاعات نادرست: کسب متقلبانه تابعیت نیز دلیل دیگری است که دولت‌ها می‌توانند کاملاً مشروع، تابعیت را از فرد سلب کنند. دبیرکل سازمان

81. United States Office of Personnel Management Investigations Services, Citizenship Law of the World, 2001.

82. Myres S. Mc dougal, *op. cit.*, p. 937.

83. *Perez v. Brownell*

84. United States Supreme Court Judgment on Case *Perez v. Brownell*, 1958, See *Ibid*.

85. *Afroyim v. Rush*

86. United States Supreme Court Judgment on Case *Afroyim v. Rush*, 1967, See *Ibid*, p. 938.

87. United States Office of Personnel Management Investigations Services, Citizenship Law of the World, 2001.

ملل متحد در گزارش خود به این اقدام نیز اشاره و بیان می‌کند که «زمانی که تابعیت بر اساس اطلاعات جعلی و نادرست یا متقلبانه کسب شده باشد، دولت‌ها می‌توانند به‌عنوان مجازات برای سوء رفتار در فرایند کسب تابعیت و در پاسخ به اشتباه در اعطای تابعیت و متعاقب کشف این امر که این شرایط (کسب تابعیت) هرگز بر اساس واقعیت نبوده، اقدام به سلب تابعیت کنند. حقوق بین‌الملل، تقلب در کسب تابعیت را دلیل قانونی و مشروع جهت سلب تابعیت دانسته، ولو اینکه سلب تابعیت، منجر به بی‌تابعیتی فرد شود».^{۸۸}

کشورهای زیادی در قوانین تابعیت خود، سلب تابعیت در این زمینه را مقرر کرده‌اند که عبارت‌اند از ترینیداد و توباگو، باربادوس، امارات متحده عربی، بلاروس، لسوتو، بنین، جزایر مالای، بوتان، پاکستان، جزایر مارشال، عربستان، بلغارستان، سنگاپور، کانادا، امریکا، جمهوری آفریقای مرکزی، قبرس، غنا، گینه بیسائو، مجارستان، هندوستان، ایرلند، لائوس، سودان.^{۸۹} همان طور که بررسی شد، اکثر کشورهای جهان با استناد به دلایل بیان‌شده، اقدام به سلب تابعیت اتباع خود می‌کنند.

در قوانین ایران درباره برخی جهات عمده از دست‌دادن تابعیت ایران، قاعده‌هایی وضع شده است. این جهات عبارت‌اند از: ۱- از دست‌دادن تابعیت ایران بر اثر اقدام تبعه و موافقت دولت با آن، که در اصطلاح، ترک تابعیت گفته می‌شود. در ماده ۹۹۸ قانون مدنی ایران و تبصره (الف) آن ماده، درباره شرایط ترک تابعیت ایران تعیین تکلیف شده است. این شرایط، گذشته از موافقت هیئت وزرا عبارت‌اند از: الف) شرط سن برای درخواست‌کننده که باید به ۲۵ سال تمام رسیده باشد. ب) شرط ایفای خدمت نظام‌وظیفه از سوی او. ج) شرط انتقال هرگونه حقوقی که وی بر اموال غیرمنقول در ایران دارد یا پس از آن ممکن است به ارث برسد. د) شرط خروج از کشور ظرف مدت سه ماه از تاریخ ترک تابعیت ایران که این مدت با اجازه وزارت امور خارجه تا یک سال قابل تمدید است. ۲- از دست‌دادن تابعیت ایران از سوی زن ایرانی بر اثر ازدواج با مردی از اتباع بیگانه: این قاعده در ماده ۹۸۷ قانون مدنی ایران ملحوظ شده است. بر اساس این ماده، در ازدواج زن ایرانی با مرد بیگانه، تغییر تابعیت ایرانی زن، بسته به آن است که قانون کشور متبوع شوهر، آن را ایجاب کند، به این معنی که اگر برحسب آن قانون، ازدواج اتباع با زن بیگانه سبب تحمیل تابعیت کشور باشد، با وقوع این ازدواج، تابعیت زن ایرانی به تابعیت شوهر تغییر می‌یابد و اگر در آن، برعکس، ازدواج اثری در تابعیت زن نداشته باشد، تابعیت ایرانی زن محفوظ می‌ماند. با این حال، قانونگذار ایرانی مقتضیات و مصالح خانوادگی را که به این ترتیب با مشارکت زن ایرانی و شوهر خارجی تشکیل می‌یابد از نظر دور نداشته و در تبصره ۱ ماده ۹۸۷ برای زن،

88. UN HRC, Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality: Report of the Secretary-General, 14 December 2009, A/HRC/13/34, paras. 12-13.

89. *Ibid.*

اختیار برگزیدن تابعیت کشور متبوع شوهر را پذیرفته است. نحوه اعمال این اختیار آن است که زن، درخواست‌نامه خود را در این باره با توجیح علل آن به وزارت امور خارجه می‌فرستد و پس از موافقت با این درخواست، تغییر تابعیت او به تابعیت خارجی شوهر تحقق می‌یابد. ۳- ازدست‌دادن تابعیت ایران بر اثر سلب آن از سوی دولت: این در حالی است که با نسخ ماده ۹۸۱ قانون مدنی و تبصره آن، اینک در قانون مدنی ایران، قاعده‌ای درباره سلب تابعیت ایران دیده نمی‌شود. در قانون اساسی ایران در دو اصل ۴۱ و ۴۲ امکان سلب تابعیت، چه در مورد دارندگان تابعیت اصلی ایران و چه در مورد دارندگان تابعیت اکتسابی پیش‌بینی شده است. در اصل ۴۱ قانون اساسی ایران، مربوط به دارندگان تابعیت اصلی ایران، مقرر شده است که «تابعیت ایرن، حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند مگر به درخواست خود او و یا در صورتی که به تابعیت کشور دیگری در آید». آن گونه که عبارت مندرج در این اصل نشان می‌دهد، اختیار دولت در سلب تابعیت، محدود به هنگامی است که فرد ایرانی تابعیت کشور دیگری را به اراده خود به دست آورد. در اصل ۴۲ قانون اساسی ایران مقرر شده است که «اتباع خارجه می‌توانند در حدود قوانین به تابعیت ایران درآیند و سلب تابعیت این‌گونه اشخاص در صورتی ممکن است که دولت دیگری تابعیت آن‌ها را بپذیرد یا خود آن‌ها درخواست کنند». در این اصل که مربوط به تابعیت اکتسابی ایران است به دولت اختیار داده شده است که درباره این‌گونه اشخاص هم اگر دولت دیگری تابعیت آن‌ها را بپذیرد در سلب تابعیت ایران از آنان اقدام کند. این عبارت در این اصل نشان می‌دهد که اختیار دولت در سلب تابعیت دارندگان تابعیت اکتسابی ایران، محدود به هنگامی است که این‌گونه اشخاص پس از پذیرفته‌شدن به تابعیت ایران، در صدد تحصیل تابعیت کشور دیگری برآیند و آن دولت نیز تابعیت آن‌ها را بپذیرد.^{۹۰}

مهم این است که اگرچه در قوانین بسیاری از کشورها مجازات سلب تابعیت، ناشی از ارتکاب اعمالی که در این بخش بررسی شد، شناسایی شده است، در قوانین ایران، مجازات سلب تابعیت پذیرفته نشده و این نشانگر اهمیت حق بر تابعیت نزد قانونگذار ایران بوده است، آن‌چنان که اصل ۴۱ قانون اساسی، تابعیت ایرانی را «حق مسلم» هر ایرانی دانسته است.

۲-۳. رویه قضایی بین‌المللی

دادگاه‌های حقوق بشری تا کنون آرای مهمی در خصوص سلب تابعیت صادر کرده‌اند. در قاره آمریکا کنوانسیون امریکایی حقوق بشر در ماده ۲۰ خود، حق بر داشتن تابعیت و ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه را مقرر کرده است. در همین رابطه، دیوان امریکایی حقوق بشر نیز در آرای

۹۰. سلجوقی؛ همان، صص ۱۰۰-۹۳.

خود به این موضوع پرداخته است. به‌عنوان مثال در قضیه *Bronstein v. Peru*، برونشتاین، تبعه سابق اسرائیل بود که از تابعیت اسرائیلی خود صرف‌نظر کرده و به تابعیت پرو در آمده بود. او سهام‌دار و رئیس کانال ۲ تلویزیونی پرو بود که به دلیل پخش گزارش‌های انتقادی از دولت پرو درمورد نقض حقوق بشر و فساد، از کار خود اخراج و تابعیت وی سلب شد. سایر کارمندان و خبرنگاران این کانال نیز متعاقباً اخراج شدند.^{۹۱}

دیوان امریکایی حقوق بشر در رأی خود در این قضیه مقرر می‌دارد که «سلب تابعیت، نقض حق بر تابعیت مندرج در ماده ۲۰ کنوانسیون امریکایی حقوق بشر است به دلیل اینکه لغو تابعیت وی با رضایت او صورت نگرفته و روش به‌کاربرده‌شده در سلب تابعیت نیز با قوانین داخلی آن کشور منطبق نبوده است، لذا عملی خودسرانه محسوب می‌شود». همچنین در این قضیه، دیوان مقرر کرد که «سلب تابعیت، ناقض ماده ۱۳ کنوانسیون که بیان‌کننده حق بر آزادی بیان و اندیشه است نیز هست چرا که با سلب تابعیت آقای برونشتاین و پس از اخراج خبرنگاران منتقد کانال ۲ پرو، دولت آن کشور با استفاده از روش‌های غیرمستقیم، آزادی بیان را محدود کرده است».^{۹۲}

به دنبال سلب تابعیت بسیاری از هائیتی‌تبارها از سوی دولت جمهوری دومینیکن، دیوان امریکایی حقوق بشر در یکی از پرونده‌های خود *Yean and Bosico Children v. Dominican Republic* در این مورد رأی داد که جمهوری دومینیکن در خصوص دو دختر هائیتی‌تبار در این پرونده، قوانین مربوط به تابعیت و ثبت تولد را به شیوه‌ای تبعیض‌آمیز اعمال کرده و موجب بی‌تابعیتی آن‌ها شده و آن‌ها را در وضعیت آسیب‌پذیر شدیدی قرار داده است.^{۹۳}

در این قضیه دیوان تابعیت را به‌عنوان حق اساسی بشری قلمداد کرده و معتقد است که «افراد به‌واسطه عضویت در یک جامعه سیاسی، حقوق و تعهداتی را کسب و اعمال می‌کنند. از این منظر، تابعیت برای اعمال حقوق، امری ضروری است و بر این نکته اذعان می‌کند که مفهوم تابعیت به‌تدریج تکامل یافته است، لذا علاوه بر اینکه در صلاحیت دولت‌هاست، حق بشری نیز محسوب می‌شود». دیوان همچنین مقرر می‌دارد که «جمهوری دومینیکن، حق بر داشتن تابعیت، حق بر داشتن شخصیت حقوقی، حق داشتن نام و حمایت برابر در رابطه با حقوق کودکان را نقض کرده است». دادگاه به‌طور ویژه مقرر کرد که «تحمیل شرایط خاص بر کودکان زیر ۱۳ سال به‌منظور کسب تابعیت، ضروری نبوده و دولت دومینیکن مرتکب عملی خودسرانه شده که با

91. Lambert, Hélène, "Refugee Status, Arbitrary Deprivation of Nationality, and Statelessness within the Context of Article 1A(2) of the 1951 Convention and Its 1967 Protocol Relating to the Status of Refugees", *University of Westminster*, London, England, 2014, p. 19.

92. Case of the *Bronstein v. Peru*, Inter-American Court of Human Rights, 6 February 2001, para. 93, See Lambert, *Ibid.*

93. *Ibid.*, p. 20.

منافع اولیه کودکان تعارض دارد. لذا چنین عملی به منزله رفتار تبعیض‌آمیز با دو دختر ۱۰ ماهه و ۱۲ ساله تلقی می‌شود». دیوان همچنین معتقد بود که «از آنجا که صدمات ناشی از بی‌تابیت شدن کودکان مانع دسترسی کودکان به حقوق خود و حمایت‌های ویژه‌ای که مستحق آن هستند شده است بر توسعه و رشد شخصیتی آن‌ها نیز تأثیر گذاشته است».^{۹۴}

در پرونده *Gelman v. Uruguay* دیوان وضعیت کودکی را مدنظر قرار داد که از پدر و مادر آرژانتینی خود ربوده شده و به خانواده دیگری که شهروند اروگوئه بودند انتقال داده شد و در نتیجه، هویت واقعی خود را از دست داده بود.^{۹۵}

در این پرونده، دیوان یادآوری می‌کند که «کودکان از حمایت‌های ویژه‌ای تحت کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر که هماهنگ با کنوانسیون حقوق کودک سازمان ملل متحد است برخوردار هستند». دیوان مقرر کرد که «حق بر داشتن هویت بر اساس ماده ۸ کنوانسیون حقوق کودک، شامل حق بر تابعیت و حق بر داشتن نام و حق بر داشتن روابط خانوادگی است. از این رو کودکان باید قادر به اجرا و اعمال این حقوق در دادگاه قانونی و مستحق جبران خسارت توسط دولت متخلف هستند».^{۹۶}

در قاره آفریقا یکی از مهم‌ترین تصمیمات در خصوص موضوع سلب تابعیت، پرونده *Malawi African Association and Others v. Mauritania* و توسط کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم است.^{۹۷}

پرونده به سلب تابعیت سیاه‌پوستان موریتانی و تعهدات این کشور برای پرداخت غرامت به افرادی که در نتیجه سلب تابعیت متضرر شده‌اند مربوط می‌شود. متعاقب سال‌ها نقض نظام‌مند حقوق بشر، تبعیض قومی، سلب تابعیت خودسرانه و اخراج اجباری اتباع به سنگال و سومالی، «کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم»، مجموعه‌ای از ارتباطات و اطلاعات از جانب کسانی که اخراج شده بودند دریافت کرد.^{۹۸}

لذا کمیسیون مقرر کرد که «اخراج سیاه‌پوستان موریتانی از خانه خود و محروم کردن آن‌ها از حقوق شهروندی و تابعیت موریتانی، نقض بند اول ماده ۱۲ منشور آفریقایی حقوق بشر ۱۹۸۱ است که بیان‌کننده «آزادی تردد و اقامت درون مرزهای کشور است». کمیسیون مقرر می‌دارد که «مصادره و غارت اموال سیاه‌پوستان موریتانی و سلب مالکیت و تخریب خانه و زمین، قبل از

94. *Case of the Yean and Bosico Children v. Dominican Republic*, Inter-American Court of Human Rights, September 2005, Para.137-166-167, See Lambert, *ibid.*

95. *Ibid.*, p. 21.

96. *Case of the Gelman v. Uruguay*, Inter-American Court of Human Rights, 24 February 2001, para. 121-129, See Lambert, *ibid.*

97. *Malawi African Association and Others v. Mauritania*, African Commission on Human and Peoples' Rights, Comm. Nos. 54/91, 61/91, 98/93, 164/97 à 196/97 and 210/98 (2000). See Lambert, *Ibid.*, p. 23.

98. *Ibid.*, p. 23.

مجبور کردن آنها به خروج از کشور، نقض حق مالکیت در ماده ۱۴ نیز هست». کمیسیون در یافته‌های خود در سال ۲۰۰۰ توصیه‌های زیر را به دولت موریتانی اعلام می‌دارد: «اتخاذ اقدامات سخت‌کوشانه به منظور تعویض اسناد هویت ملی شهروندان موریتانی که در هنگام خروج از کشور از آنها گرفته شده بود و اطمینان دادن به بازگشت آنها بدون تأخیر و همچنین استرداد اموال غارت‌شده و برداشتن گام‌های لازم برای جبران خسارت از قربانیان در موارد فوق‌الذکر و اتخاذ اقدامات مناسب برای اطمینان از پرداخت غرامت به زنان بی‌سرپرست و قربانیان تخلفات فوق‌الذکر و بازگرداندن کارمندان و کارگرانی که بی‌جهت از کار خود اخراج یا به‌زور بازنشسته شدند».

در نهایت با تغییر دولت موریتانی، موافقت‌نامه سه‌جانبه‌ای میان موریتانی، سنگال و شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد به منظور بازگشت پناهندگان در ژانویه سال ۲۰۰۸ منعقد و اجرایی شد و بازگشت حدوداً ۲۴۰۰۰ پناهنده موریتانی از سنگال در مارس ۲۰۱۲ صورت پذیرفت.^{۹۹} بالین‌حال، بسیاری از افرادی که به موریتانی بازگشته‌اند هنوز هم با مشکلات بسیاری در خصوص اخذ مدارک شناسایی و اثبات تابعیت موریتانیایی خود و همچنین دسترسی به خدمات عمومی و اموال و دارایی‌های خود مواجه هستند.

یکی دیگر از تصمیمات تاریخی در قضیه *Nubian Children v. Kenya* توسط کمیته آفریقایی کارشناسان حقوق و رفاه کودک است.^{۱۰۰}

در این قضیه در هنگام تولد، از ثبت اسامی بسیاری از کودکانی که دارای نژاد نویبایی (حبشی) بودند ممانعت به عمل آمده بود. در نتیجه آنها در سرزمینی زندگی می‌کردند که دسترسی بسیار کمی به خدمات عمومی، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان داشتند و دچار فقر شدید بودند.^{۱۰۱} کمیته اعلام کرد که «اقدام دولت کنیا در خصوص به‌رسمیت نشناختن این کودکان به‌عنوان شهروندان کنیا مفاد مهمی از منشور آفریقایی حقوق و رفاه کودکان به‌ویژه ماده ۳ (عدم تبعیض) و ماده ۶ (حق داشتن نام و تابعیت و حمایت از بی‌تابعیت‌ها) را نقض کرده است. این کمیته از دولت کنیا می‌خواهد که کودکان حبشی تبار را بدون اعمال هرگونه تبعیضی به‌محض تولد به‌عنوان تبعه خود شناسایی کرده و تمامی موانع مربوط به ثبت اسامی آنها را از میان بردارد». این کمیته با یادآوری پرونده *Yean and Bosico Children v. Dominican Republic* در دیوان امریکایی حقوق بشر اعلام می‌دارد: «اقدامی که موجب بی‌تابعیت شدن کودکان حبشی در مدت زمان طولانی شده است و در نتیجه، رفتار تبعیض‌آمیز دولت کنیا با آنها، اقدامی نامتناسب و غیرضروری برای

99. *Ibid.*, pp. 23-24.

100. African Committee of Experts on the Rights and Welfare of the Child, the Case of *Nubian Children v. Kenya*, Decision No. 002/Com/002/2009.

101. Lambert, *op. cit.*, p. 24.

حفاظت از دولت بوده است».^{۱۰۲}

در قاره اروپا اگرچه کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، فاقد مقررات صریحی در باب تابعیت است، این باعث نشده است که دادگاه اروپایی حقوق بشر، موضوع سلب تابعیت را از دستور کار خود خارج کند، بلکه در قضیه *Karashev and Family v. Finland* اعلام می‌دارد: «سلب خودسرانه تابعیت می‌تواند ناقض ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (حق بر زندگی خصوصی و خانواده) و ماده ۱۴ (منع تبعیض) باشد.^{۱۰۳} چندین سال بعد، نقض ماده ۸ به علت سلب تابعیت در چندین قضیه مطرح شد».^{۱۰۴}

در قضیه *Genovese v. Malta* دیوان تابعیت را به‌عنوان بخش ذاتی از هویت اجتماعی و یکی از عناصر مهم زندگی خصوصی شناسایی کرد.^{۱۰۵}

از سوی دیگر، دیوان دادگستری اتحادیه اروپا نیز موضوع سلب تابعیت را در آرای خود مدنظر قرار داده است. دیوان در پرونده *Micheletti and Others* و همچنین *Zhu and Chen* مقرر می‌دارد: «بر عهده هریک از کشورهای عضو است که شرایط تحصیل یا سلب تابعیت خود را مطابق قوانین اتحادیه اروپا تعیین کنند».^{۱۰۶}

دیوان در پرونده *Grzelczyk* و پرونده *Baumbast* شهروندی اتحادیه اروپا را یک وضعیت مهم و اساسی برای اتباع دولت‌های عضو توصیف می‌کند.^{۱۰۷}

در پرونده *Rottmann v. Bayern* دکتر روتمان متولد اتریش، به‌صورت متقابلانه تابعیت آلمان را کسب کرده بود. دیوان در این پرونده مقرر می‌کند که «اقدام سلب تابعیت دولت آلمان کاملاً مطابق با ماده ۸ کنوانسیون کاهش بی‌تابعیتی و ماده ۴ کنوانسیون اروپایی تابعیت بوده است». دیوان اضافه می‌کند: «زمانی که دولتی تابعیت فردی را که بر اساس تقلب به دست آمده سلب می‌نماید، این اقدام، خودسرانه تلقی نمی‌شود ولو اینکه موجب بی‌تابعیتی فرد شود. باین‌حال، هر تصمیمی نظیر این باید اصولی همچون اصل تناسب و اجتناب از بی‌تابعیتی و قوانین ملی دولت‌ها و قوانین اتحادیه اروپا را مدنظر قرار دهد. به‌ویژه باید عواقب چنین تصمیمی بر فرد مربوطه و اعضای خانواده وی که با او مرتبط هستند در رابطه با سلب‌تابعیت‌شدن حقوقی

102. African Committee of Experts on the Rights and Welfare of the Child, the Case of *Nubian Children v. Kenya*, Decision No.002/Com/002/2009, paras. 42-46-57, See, *Ibid.*

103. European Court on Human Rights, *The Case of Karashev and Family v. Finland*, Application No.31314/96, Decision of 12 January 1999, p. 10, See Lambert, p. 27.

104. See, *Sisojeva and Others v. Latvia*, Application No. 60654/00, Judgment of 16 June 2005, and *Kaftailova v. Lettonie*, application no. 59643/00, Judgment of 22 June 2006, See Lambert, *Ibid.*

105. *Genovese v. Malta*, Application No.53124/09, European Court of Human Rights, 11 October 2011, See Lambert, *Ibid.*

106. Case C-369/90 *Micheletti and Others* [1992] ECR I-4239, para. 10; Case C-200/02 *Zhu and Chen* [2004] ECR I-9925, See Lambert, *Ibid.*

107. Case C-184/99 *Grzelczyk* [2001] ECR I-6193, para. 31; Case C-413/99 *Baumbast and R* [2002] ECR I-7091, para. 82; See Lambert, *Ibid.*

که هر شهروند اتحادیه اروپا از آن بهره‌مند می‌شود ارزیابی شود».^{۱۰۸}

۳-۳. واکاوی اقدام دولت بحرین

پس از شروع بهار عربی و آغاز اعتراضات اکثریت شیعه در بحرین، حکومت این کشور برای ارباب معترضان و سرکوب تظاهرات، اقدام به سلب تابعیت برخی از شهروندان کرده است. این در حالی است که به ادعای مخالفان، به صدها هزار شهروند کشورهای دیگر، گذرنامه بحرینی اعطا شده است. بیشتر افراد سلب‌تابعیت‌شده بحرین از اکثریت شیعه هستند. جامعه شیعیان بحرین معمولاً به تبعیض ساختاری دولت معترض است. با اینکه شیعیان، دوسوم جمعیت بحرین را تشکیل می‌دهند، تقریباً هیچ شهروند شیعه‌ای در ارتش، دولت، نظام قضا و دیگر مناصب بالا مشغول به کار نیست. حکومت بحرین از آن هراس دارد که روزی به دست شیعیان سرنگون شود و به همین خاطر، مدام در حال یافتن راه‌هایی برای سرکوب این گروه است. سلب تابعیت، یکی از این راه‌ها بوده است.^{۱۰۹}

دولت بحرین در سراسر قرن گذشته، سلب تابعیت را به‌عنوان ابزاری جهت مجازات معترضین سیاسی به کار برده است. این اقدام، اولین بار در سال ۱۹۵۴ صورت گرفت که یک رهبر سیاسی ملی به نام *عبدالرحمان البکیر* به علت فعالیت‌های سیاسی‌اش علیه مقامات و دولت وقت بحرین از تابعیت بحرین محروم شد. او به همراه تعداد دیگری از مخالفین سیاسی به جزیره سنت هلن تبعید شد. در دهه ۶۰ و ۷۰ نیز مقامات بحرینی از بازگشت تعدادی از افراد که در خارج از کشور فعالیت کرده و به‌عنوان مخالفین سیاسی تلقی می‌شدند ممانعت به عمل آورد. این روند در دهه ۸۰ نیز ادامه داشت که در آن صدها تن از شهروندان ایرانی تبار به اجبار به ایران تبعید و تابعیت بحرینی آن‌ها نیز سلب شد.^{۱۱۰}

سلب تابعیت با هدف مجازات، در قانون تابعیت آن کشور مصوب ۱۹۶۳ و تحت این عنوان که کسانی که مرتکب خیانت بزرگ علیه کشور و نظام پادشاهی آن شوند سلب تابعیت خواهند شد، پیش‌بینی شده بود، اما در سال ۲۰۱۳ و به دنبال اوج‌گیری اعتراضات مردمی در آن کشور، این قانون بازنگری شد. در ماده ۱۰ قانون جدید مقرر شده است که: « به دلایل زیر، تابعیت بحرینی بنا به درخواست وزارت کشور و تصویب کابینه دولت از هر شهروند بحرینی سلب می‌شود: ۱- انجام خدمت نظامی برای کشور خارجی و تداوم خدمت علی‌رغم دستور دولت

108. Case C-135/08 *Rottmann v. Bayern* [2010] ECR I-1449, para. 39, See Lambert, *Ibid.*, p. 31.

109. Bowler, Natasha, "When Bahrain Says You Are Not Bahraini Anymore", 18 August 2015, www.foreignpolicy.com.

110. Aiena, Caterina, "Stripping of Nationality as a Weapon of Political Suppression: The Cases of Bahrain, United Kingdom, United Arab Emirates and Kuwait", First Published in Great Britain by Islamic Human Rights Commission, P.O. Box 598, Wembley, HA9 7XH, October 2014, p. 100.

بحرین، مبنی بر ترک خدمت ۲- کمک‌رسانی و ارائه خدمات به کشور متخاصم ۳- آسیب‌رسانی به منافع پادشاهی و امنیت کشور».

از سوی دیگر، مجلس نمایندگان بحرین نیز در سال ۲۰۱۳ قانون حمایت از جامعه در مقابل تروریسم را به تصویب رساند که پادشاه آن را تأیید کرد. در این قانون، سلب تابعیت شهروندان به علت ارتکاب جرائم تروریستی پذیرفته شد.

لذا دولت بحرین با استناد به قوانین جدید خود، اقدام به سلب تابعیت تعداد زیادی از شهروندان خود کرده که البته آمار دقیقی از آن منتشر نشده است اما می‌توان به سلب تابعیت ۷۲ تن از مخالفین سیاسی این کشور در ۳۱ ژانویه ۲۰۱۵ اشاره کرد که به اتهام ارتکاب اعمال ضددولتی، تابعیت خود را از دست دادند. لازم به ذکر است که تقریباً تمامی کسانی که سلب تابعیت شده‌اند از چهره‌های برجسته سیاسی و مخالف دولت بوده‌اند. برای مثال، برخی از آن‌ها از نمایندگان سابق مجلس از حزب الوفاق و روحانیون نهضت آزادی بحرین و همگی دارای مذهب تشیع هستند. از مهم‌ترین فعالان سیاسی می‌توان به دو نماینده سابق مجلس به نام‌های جواد فیروز و برادرش جلال فیروز از حزب الوفاق و یعید الشهبانی رئیس جنبش آزادمردان بحرین و علی حسن موثعیما پسر رهبر گروه الحق نام برد. از شخصیت‌های مذهبی نیز می‌توان به روحانیون برجسته شیعه به نام‌های حسین میرزا و خالد منصور سند و علاوی شرف و آیت‌الله حسین النجاتی که در ۲۸ اکتبر سال ۲۰۱۴ از بحرین اخراج شد اشاره کرد.^{۱۱۱}

اما بی‌شک مهم‌ترین مورد سلب تابعیت در بحرین، مربوط به رهبر شیعیان بحرین به نام شیخ عیسی قاسم در سال ۲۰۱۶ است که با محکومیت جهانی همراه بود. شیخ عیسی قاسم در روستای دراز در منامه پایتخت بحرین به دنیا آمد و دوران دبستان تا دبیرستان خود را در همین شهر گذراند. در سال ۱۹۶۲ برای تحصیل در علوم دینی به نجف اشرف نقل مکان کرد و در آنجا به کسب علم، نزد سید محمد باقر صدر از علمای برجسته شیعه پرداخت. پس از این دوره و در اواخر دهه ۶۰ به ایران رفت و در شهر قم، نزد بزرگانی همچون آیت... سید محمود هاشمی شاهرودی و آیت‌الله فاضل لنکرانی کسب علم کرد. پس از این دوره و هم‌زمان با استقلال بحرین از نظام پادشاهی ایران به بحرین بازگشت و نقش بسزایی در تدوین قانون اساسی بحرین داشت. در سال ۱۹۷۱، جمعیت بیداری اسلامی و جمعیت اسلامی روشنگری را در بحرین تأسیس کرد. وی چندین سال رئیس مجلس دانش اسلامی بحرین بود. اولین اتهام دولت بحرین به شیخ عیسی قاسم، مربوط به سال ۱۹۹۶ است که این روحانی برجسته را به کودتا علیه حکومت آل خلیفه و همکاری با حزب‌الله بحرین متهم و محکوم کرد. از آن تاریخ به بعد، شیخ عیسی قاسم به مبارزه علیه حکومت مستبد آل خلیفه ادامه داد و به رهبر مخالفین حکومت

111. *Ibid.*, p. 11.

آل‌خلیفه مبدل شد. در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۶ دولت بحرین با هدف مجازات شیخ عیسی قاسم و طی بیانیه‌ای توسط وزارت کشور، با استناد به بند سوم ماده ۱۰ قانون تابعیت بحرین، سلب تابعیت وی را اعلام کرد. این بیانیه به موارد زیر جهت سلب تابعیت شیخ عیسی اشاره کرده است:

۱- خروج از وظایف شهروندی و همزیستی مسالمت‌آمیز

۲- تعمیق مفاهیم طایفه‌گری

۳- مخالفت با قانون اساسی و نهادهای دولتی

۴- ایجاد تفرقه در جامعه

۵- تلاش برای ایجاد حکومت روحانیون

این اقدام دولت بحرین با محکومیت جهانی همراه بود و در بسیاری از کشورهای منطقه به‌ویژه در جمهوری اسلامی ایران با برپایی تظاهرات گسترده در محکومیت این اقدام همراه شد. نکته جالب توجه در این خصوص، محکومیت این اقدام از سوی کشورهای غربی بود که روابط سیاسی بسیار نزدیکی با دولت بحرین دارند. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در بیانیه‌ای لغو تابعیت شیخ عیسی را محکوم کرد و این اقدام را موجب نگرانی واشنگتن دانست. دولت انگلیس نیز در بیانیه‌ای ضمن ابراز نگرانی عمیق خود، دولت بحرین را تشویق کرد که میزان پایبندی‌اش به تعهدات حقوق بشری را افزایش دهد.

از سوی دیگر، این اقدام با واکنش منفی نهادهای بین‌المللی حقوق بشری مواجه شد. نماینده دفتر حقوق بشر سازمان ملل متحد اعلام کرد که سلب تابعیت شیخ عیسی قاسم هیچ‌گونه توجیهی ندارد. این اقدام از سوی سازمان عفو بین‌الملل نیز با محکومیت روبه‌رو شد. *آریال بلاتیگن*، هماهنگ‌کننده امور بحرین در سازمان عفو بین‌الملل بیان کرد که «سلب تابعیت شیخ عیسی اقدامی خودسرانه و ظالمانه است و به این روحانی فرصت تعامل با این تصمیم به‌صورت قانونی داده نشده است». در همین راستا، سی‌وپنج کشور عضو شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز سلب تابعیت و نقض حقوق بشر توسط دولت بحرین را محکوم کرده و خواستار توقف آن شدند. اتحادیه اروپا نیز در بیانیه‌ای که در سی‌وسومین دوره نشست شورای حقوق بشر قرائت شد، از سلب تابعیت و تدابیر مسئولان بحرین علیه مخالفین سیاسی به‌شدت ابراز نگرانی کرده است. نکته قابل توجه این است که دولت بحرین به درخواست جامعه جهانی و فشار سیاسی ناشی از آن مبنی بر توقف اقدام به سلب تابعیت شهروندان بحرینی هیچ‌گونه توجه و ترتیب اثری نداده و این موضوع به‌ویژه در رأی دادگاه استیناف بحرین در خصوص پرونده شیخ عیسی قاسم مشهود است. دادگاه استیناف بحرین در تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۱۸ حکم یک سال حبس تعلیقی و سلب تابعیت این روحانی برجسته را تأیید نمود.

پرواضح است که اقدام دولت بحرین در سلب تابعیت شهروندان خود، صرفاً با هدف سرکوب مخالفین سیاسی آن کشور صورت گرفته است. از این رو در دو استدلال می‌توان به نامشروع بودن این اقدام استناد کرد: ۱- مسلماً اقدام دولت بحرین، ناقض تعهدات بین‌المللی حقوق بشری آن کشور از جمله ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر است. این سند بین‌المللی اگرچه جنبه اعلامی داشته و غیرالزام‌آور است، امروزه مفاد آن جزء اصول انکارناپذیر قوانین اساسی تمامی کشورهاست. حق بر تابعیت و ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه، موضوع ماده ۱۵ اعلامیه نیز دارای همین ویژگی است به نحوی که قانون اساسی خود کشور بحرین نیز در ماده ۱۷ خود مقرر کرده است: «تابعیت بحرینی هر فرد به موجب قانون تعیین می‌شود. فردی را که ذاتاً برخوردار از تابعیت بحرین است نمی‌توان از تابعیتش محروم کرد جز در مورد خیانت و موارد دیگری که قانون مشخص کرده است».

اقدام دولت بحرین، نقض آشکار ماده ۱۵ اعلامیه حقوق بشر و عملی خودسرانه بوده است. سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه خود در سال ۲۰۱۵ به درستی به این نکته اشاره داشته است. این سازمان با اعلام اینکه اقدام دولت بحرین، خودسرانه و نقض تعهدات حقوق بشری آن کشور است به حق بر تابعیت و اجتناب از بی‌تابعیتی در اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون کاهش بی‌تابعیتی اشاره داشته و اعلام می‌کند که «اجتناب از بی‌تابعیتی به عنوان قاعده حقوق بین‌الملل عرفی شناسایی شده است و از دولت بحرین، توقف این اقدام را خواستار می‌شود».

در ۶ اوت ۲۰۱۳ کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، ضمن تأکید بر مفاد ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، از نقض صریح حقوق بشر در این کشور ابراز نگرانی جدی کرد و از دولت بحرین خواست که به تعهدات حقوق بشری خود پایبند باشد. پارلمان اروپا نیز در قطعنامه خود در ۹ ژوئیه ۲۰۱۵ نقض حقوق بشر به‌ویژه سلب تابعیت مخالفین سیاسی را به شدت محکوم کرده است.^{۱۱۲}

از سوی دیگر، اقدام دولت بحرین، نقض تعهدات آن کشور در قبال سایر اسناد و معاهداتی است که دولت بحرین، عضو آنهاست، از جمله اعلامیه حقوق بشر اسلامی و منشور عربی حقوق بشر، کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی که در ۲۷ مارس ۱۹۹۰ به عضویت آن در آمده است، کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان که دولت بحرین در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۲ به آن ملحق شده و کنوانسیون حقوق کودک که در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۹۲ به آن ملحق شده است.

در تمامی اسناد فوق، حق بر تابعیت شناسایی شده و در برخی علاوه بر شناسایی حق بر تابعیت، بر ممنوع بودن سلب تابعیت خودسرانه نیز تأکید شده است. از این رو دولت بحرین که

112. European Parliament Resolution of 9 July 2015 on Bahrain, (2015/2758).

عضو اسناد فوق است مرتکب نقض تعهدات حقوق بشری منطقه‌ای و بین‌المللی خود شده است. ۲. جدا از خودسرانه بودن، اقدام دولت بحرین به صورت کاملاً واضح، نقض قاعده آمره منع تبعیض است. سلب تابعیت از مخالفان، صرفاً شامل مخالفینی بوده که شیعه‌مذهب بودند. از آنجاکه دولت بحرین در ۲۷ مارس ۱۹۹۰ به عضویت کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی در آمده و این کنوانسیون نیز در ماده ۵ خود، هرگونه سلب تابعیت تبعیض‌آمیز را ممنوع کرده است، هم مرتکب نقض قاعده آمره منع تبعیض شده و هم از این منظر به تعهدات خود در قبال کنوانسیون فوق‌الذکر پایبند نبوده است.

لازم به یادآوری است که تصمیمات دولت بحرین مبنی بر سلب تابعیت مخالفین، مستند بر قوانینی بوده که ماهیت خود این قوانین نیز واجد عنصر خودسرانه است چرا که در شرایط غیرقابل پیش‌بینی و به محض وقوع اعتراضات مردمی در آن کشور و کاملاً آشکارا با هدف مجازات مخالفین سیاسی به تصویب رسیده است. در واقع، دولت بحرین با تصویب چنین قوانینی و مهم‌تر از آن، حفظ و عدم اصلاح آن، به درخواست شورای حقوق بشر از دولت‌ها در آخرین قطعنامه خود در ۲۴ ژوئیه ۲۰۱۶ یعنی قطعنامه ۳۲/۸ مبنی بر خودداری از تصویب یا حفظ قوانینی که موجب محرومیت خودسرانه از تابعیت می‌شوند به‌ویژه با زمینه‌های تبعیض‌آمیز، پاسخ منفی داده است. شورا در این قطعنامه «ضمن ابراز نگرانی در خصوص سلب تابعیت از افراد یا گروهی از افراد، به‌ویژه در زمینه‌های تبعیض‌آمیز همچون رنگ، نژاد، جنس، مذهب...» به این نکته اذعان می‌کند که وقایع سلب تابعیت تبعیض‌آمیز در گذشته از جمله مواردی که مبنا و پایه و اساس قانونی واضح نداشته یا بر اساس قانون فوق‌العاده و استثنایی ایجاد شده بود باعث ایجاد رنج و مشقت زیاد و بی‌تابیتی شده است». شورا در همین قطعنامه تأکید می‌کند که سلب تابعیت تبعیض‌آمیز، نقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی است و از دولت‌ها درخواست می‌کند که از اتخاذ اقدامات تبعیض‌آمیز و از تصویب یا حفظ قوانینی که موجب سلب خودسرانه تابعیت به دلایل نژاد، مذهب، زبان ... می‌شود، به‌ویژه اگر این اقدامات و قوانین موجب بی‌تابیتی فرد شود، اجتناب نمایند.^{۱۱۳} لازم به یادآوری است که اگرچه شورای حقوق بشر در این قطعنامه به‌طور مستقیم به اقدام دولت بحرین اشاره نمی‌کند، هدفش به‌طور خاص، محکوم کردن اقدام دولت بحرین بوده است. این موضوع، از تاریخ صدور قطعنامه در ۲۴ ژوئیه ۲۰۱۶ که دقیقاً چهار روز پس از تاریخ بیانیه دولت بحرین مبنی بر سلب تابعیت از شیخ عیسی قاسم است، کاملاً قابل استنباط است. اگرچه قطعنامه‌های شورای حقوق بشر، فاقد ضمانت اجرا و غیرالزام‌آور است، نمی‌توان ارزش سیاسی آن را نادیده گرفت. شورا سعی کرده در راستای رسالت اصلی‌اش یعنی

113. UN HRC, Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality, Resolution 32/L.8, 24 June 2016.

پاسداری، ترویج و نظارت بر اعمال حقوق بشر در کشورها، با صدور این قطعنامه، بیش از پیش دولت بحرین را برای ایفای تعهدات حقوق بشری‌اش تحت فشار قرار دهد. عدم پایبندی دولت بحرین به تعهدات حقوق بشری‌اش در زمینه تابعیت، این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که چگونه می‌توان این دولت را مجاب به ایفای تعهدات حقوق بشری و توقف اقدام سلب تابعیت در این کشور کرد. در این خصوص باید بیان کرد که در حال حاضر، قواعد حقوق بین‌الملل، فاقد سازگار اجبارکننده جهت ملزم کردن دولت‌ها به ایفای تعهدات حقوق بشری در زمینه سلب تابعیت است. قطعنامه‌ها و بیانیه‌های نهادهای حقوق بشری از جمله شورای حقوق بشر، هیچ‌یک دارای قدرت الزام‌آور نیستند. بحث ورود مستقیم شورای امنیت هم منتفی است چرا که آنچه در بحرین اتفاق افتاده، مربوط به تهدید علیه صلح، نقض صلح و تجاوز نیست تا شورای امنیت بتواند ورود کند. همان طور که بیان شد، از بُعد حقوقی، قواعد حقوق بین‌الملل فاقد سازگار اجبارکننده در زمینه سلب تابعیت است. به نظر می‌رسد در این حالت، بهترین راهکار، استفاده از ابزارهای سیاسی جهت ملزم کردن دولت بحرین به توقف این اقدام است. شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد می‌تواند با توجه به اینکه این اقدام دولت بحرین با محکومیت جهانی روبه‌رو شده است، و با توجه به اینکه خود رکن فرعی مجمع عمومی سازمان ملل متحد است، در گزارش‌های خود به مجمع عمومی از مجمع بخواهد که بر اساس ماده ۱۰ منشور که به مجمع عمومی اختیار ورود به تمامی مباحث مربوط به اختیارات و وظایف ارکان مقرر در منشور را می‌دهد (جز موارد مذکور در ماده ۱۲)، در این قضیه ورود کرده و با صدور قطعنامه‌ای اقدام دولت بحرین را محکوم کند. چنین قطعنامه‌ای، اگرچه غیرالزام‌آور خواهد بود، با توجه به محکومیت جهانی اقدام بحرین، یقیناً با حد نصاب رأی بالا تصویب خواهد شد و می‌تواند فشار سیاسی مضاعفی بر دولت بحرین، مبنی بر توقف سلب تابعیت به همراه داشته باشد. چنین اهرم فشاری می‌تواند از سوی دیگر نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی که بحرین به عضویت آن‌ها درآمده است از جمله سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب، سازمان همکاری اسلامی، جنبش غیرمتعهدها و غیره استفاده شود و کارآمد باشد.

از سوی دیگر، موضوع مسئولیت کیفری سران رژیم آل خلیفه نیز قابل طرح نیست. اگرچه بحرین در تاریخ ۱۱ دسامبر ۲۰۰۰ اساسنامه دیوان را امضا کرده، تا کنون آن را تصویب نکرده است. مطابق ماده ۱۲۶ اساسنامه دیوان، لازم‌الاجرا شدن اساسنامه نسبت به یک کشور عضو، منوط به تودیع سند تصویب، پذیرش، موافقت یا الحاق نزد دبیرکل سازمان ملل متحد و پس از گذشت شصت روز از این تاریخ است. لذا دیوان کیفری بین‌المللی، فاقد صلاحیت در خصوص رسیدگی به این موضوع است.

نتیجه

درج حق بر تابعیت و اجتناب از بی‌تابعیتی در اعلامیه جهانی حقوق بشر و همچنین بسیاری از اسناد دیگر حقوق بشری نشان از اهمیت والای آن دارد. حق بر تابعیت با ارزش‌های ذات انسانی وابستگی دارد و به نحوی پیش‌شرط تحقق بسیاری از حق‌های بشری محسوب می‌شود. امروزه اجتناب از بی‌تابعیتی، اصلی کلی در حقوق بین‌الملل شده است. اما نمی‌توان مدعی شد که به قاعده آمره بین‌المللی تبدیل شده است چرا که نه قوانین داخلی کشورها و نه اسناد بین‌المللی، نشان‌دهنده به‌وجود آمدن چنین قاعده‌ای نیستند. کشورهای زیادی در قوانین خود، شرایطی را پیش‌بینی کرده‌اند که موجب بی‌تابعیت شدن فرد می‌شود و حتی اسناد بین‌المللی همچون کنوانسیون کاهش بی‌تابعیتی که به‌طور خاص، مسئله بی‌تابعیتی را مدنظر قرار داده، تحت شرایطی خاص، بی‌تابعیتی را مجاز دانسته است. جواز چنین عملی، آن هم در کنوانسیون که مهم‌ترین سند بین‌المللی در راستای مقابله با بی‌تابعیتی محسوب می‌شود، خالی از اشکال نیست.

اما در خصوص سلب تابعیت خودسرانه و تبعیض‌آمیز از آنجا که هر عمل خودسرانه‌ای دربرگیرنده نوعی تبعیض است می‌توان مدعی قائل شدن به قاعده تبعی و تحت لقای قاعده اصلی و آمره منع تبعیض شد؛ قاعده‌ای تبعی تحت عنوان ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه و تبعیض‌آمیز که در بسیاری از اسناد حقوق بشری شناسایی شده است.

لذا در خصوص مشروعیت سلب تابعیت از منظر حقوق بین‌الملل باید بیان داشت که در صورتی که سلب تابعیت، فاقد هرگونه عنصر تبعیض و خودسرانه باشد و از سوی دیگر، قواعد مربوط به اجتناب از بی‌تابعیتی نیز رعایت شود، اقدامی کاملاً مشروع و در غیر این صورت، نامشروع تلقی می‌شود. مطالعه قوانین تابعیت بیش از ۱۹۰ کشور نشان می‌دهد که سلب تابعیت به‌ویژه به دلایل اقدام علیه امنیت و منافع کشور، انجام خدمات نظامی به کشور خارجی یا کسب تابعیت متقلبانه در قوانین بسیاری از کشورها پذیرفته شده و نمی‌توان صرفاً با این ادعا که سلب تابعیت، موجب بی‌تابعیتی و بی‌تابعیتی نیز موجب رنج و مشقت بسیار برای افراد می‌شود، قائل به نامشروع بودن سلب تابعیت شد. امروزه تقریباً سلب تابعیت در موارد یادشده، مورد پذیرش جهانی قرار گرفته و حتی اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای در باب تابعیت نیز آن را پذیرفته‌اند. اگرچه سلب تابعیت در قوانین بسیاری از کشورها شناسایی شده و همان‌طور که بیان شد، به‌ویژه در موارد بیان شده در اسناد بین‌المللی همچون کنوانسیون کاهش موارد بی‌تابعیتی و کنوانسیون اروپایی تابعیت، به مجاز بودن این اقدام اشاره شده است، به دلیل چالش‌های حقوق بشری این اقدام و این موضوع که سلب تابعیت دارای آثار مخربی بر وضعیت فرد از منظر برخوردارشدن از حقوق بشر

است، دولت‌ها در گذشته تمایل کمتری بر اعمال این اقدام از خود نشان داده‌اند. اما در حال حاضر و بخصوص با افزایش حملات تروریستی در نقاط مختلف جهان و به دنبال تصویب قوانین سلب تابعیت از مرتکبین اقدامات تروریستی از جمله در فرانسه و استرالیا و ... دیگر نمی‌توان مدعی این امر بود که دولت‌ها تمایل کمتری به مجازات سلب تابعیت دارند و به نظر می‌رسد که حداقل، این رویه دولت‌ها در حال تغییر است. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که در گذشته، بسیاری از نویسندگان معتقد بودند که دولت‌ها تمایل کمتری در سلب تابعیت اصلی و در قیاس با سلب تابعیت اکتسابی دارند و به‌نوعی قائل به تفاوت بین سلب تابعیت اصلی و سلب تابعیت اکتسابی هستند. در این خصوص استدلال می‌کنند که در تابعیت اصلی، مجازات سلب تابعیت موجب بی‌تابعیتی فرد شده و دولت‌ها حاضر نیستند فردی را که تابعیت‌اش را به علت مجازات از دست داده به تابعیت خود بپذیرند. به نظر می‌رسد به هیچ عنوان نمی‌توان بین سلب تابعیت اصلی و سلب تابعیت اکتسابی و در صورتی که دولت سلب‌کننده، قواعد عرفی بین‌المللی در خصوص سلب تابعیت را رعایت کرده باشد، قائل به تفاوت شد. در هر دو مورد، نتیجه سلب تابعیت، بی‌تابعیتی فرد است. تابعیت، رابطه دوسویه است که به محض تولد (در تابعیت اصلی) یا پذیرش درخواست فرد (در تابعیت اکتسابی) بین فرد و دولت برقرار می‌شود. در هر دو مورد، فرد تبعه یک دولت محسوب می‌شود و در هر دو مورد، سلب تابعیت می‌تواند وضعیت حقوقی فرد را از حیث بهره‌مندشدن از حق‌های بشری تحت تأثیر قرار دهد. در واقع، آنچه می‌توان در خصوص این دو قسم از تابعیت قائل به تفاوت شد، موضوع اعطای تابعیت است نه سلب تابعیت. به عبارت دیگر، در تابعیت اصلی، دولت‌ها تکلیف و تعهد به اعطای تابعیت به شهروندان خود را دارند و شهروندان نیز محق به داشتن تابعیت از دولت متبوع خود هستند. اما در تابعیت اکتسابی، اعطای تابعیت در انحصار مطلق اراده دولت‌هاست و دولت‌ها هیچ‌گونه اجباری مبنی بر اعطای تابعیت ندارند ولو اینکه فرد درخواست‌کننده، واجد شرایط کسب تابعیت باشد. عدم تکلیف دولت به اعطای تابعیت در تابعیت اکتسابی به‌نوعی در قوانین تابعیت ایران نیز گنجانده شده است. اگرچه ماده ۹۷۹ قانون مدنی ایران شرایط کسب تابعیت ایران را برشمرده است، در همین ماده، اعطای تابعیت ایران را منوط به «تصویب هیئت دولت» کرده است. لذا هیئت دولت می‌تواند بنا به دلایل مختلف و مصالح کشور با درخواست متقاضی مخالفت کند. در حال حاضر، این موضوع که هر دولتی بر اساس قوانین خود تعیین خواهد کرد که چه کسانی تابعیت آن کشور را دارند به اصل پذیرفته‌شده بین‌المللی تبدیل شده است.

امروزه آنچه در بحرین اتفاق افتاده و سبب شده که تعداد زیادی از شهروندان آن کشور از تابعیت خود محروم شوند، مطابق با هیچ‌یک اصول پذیرفته‌شده در باب سلب تابعیت نیست. از سویی خودسرانه و تبعیض‌آمیز بوده چرا که صرفاً علیه مخالفین و به‌ویژه مخالفین شیعه‌مذهب

صورت گرفته و از سوی دیگر موجب بی‌تابعیتی آنها شده است. سلب تابعیت شیخ عیسی قاسم رهبر شیعیان بحرین اگرچه با محکومیت جانی روبه‌رو شده، نیاز است که جامعه بین‌المللی برخورد جدی‌تری با نقض حقوق بشر در بحرین داشته باشد و صرفاً به بیانیه‌های نهادهای حقوق‌بشری همچون سازمان عفو بین‌الملل و شورای حقوق بشر که فاقد ضمانت اجرا بوده و صرفاً جنبه اعلامی دارد، بسنده نکند. به نظر می‌رسد در حال حاضر با توجه به عدم صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی جهت ورود در اتفاقات بحرین به دلیل تصویب‌نکردن اساسنامه دیوان توسط بحرین و همچنین فقدان سازکار حقوقی اجبارکننده برای ملزم‌کردن دولت بحرین به توقف سلب تابعیت خودسرانه، اهرم فشارهای سیاسی از جانب دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، بهترین راهکار برای ملزم‌کردن دولت بحرین به ایفای تعهدات حقوق‌بشری‌اش در زمینه سلب تابعیت باشد.



منابع:

الف. فارسی

- ارفع‌نیا، بهشید؛ حقوق بین‌الملل خصوصی، تابعیت اقامتگاه و وضع بیگانگان، جلد اول، چاپ سوم، بهتاب، ۱۳۸۲.
- آل کجفاف، حسین؛ تابعیت در ایران و سایر کشورها، چاپ دوم، جنگل، ۱۳۹۳.
- سلجوقی، محمود؛ بایسته‌های حقوق بین‌الملل خصوصی، چاپ چهارم، میزان، ۱۳۸۵.
- نصیری، محمد؛ حقوق بین‌الملل خصوصی، چاپ دوم، آگاه، ۱۳۷۶.

ب. انگلیسی

- Books

- Brownline, Ian, *Principle of Public International Law*, Oxford University Press, 2003.
- Edward, Alice and Van Waas, Laura, *Nationality and Statelessness under International Law*, Cambridge University Press. 2014. Reprint Editon 31 March 2016, ISBN-10:1316601137.
- Sandra, Mantu, *Contingent Citizenship: The Law and Practice of Citizenship Deprivation in International, European and National Perspectives*, BRILL, Leiden, Netherlands, 2015, ISBN10: 9004292993.
- Van Panhuys, Haro Fredrik, *The Role of Nationality in International Law*, the Netherlands, Leyden, A.W. Sythoff, 1959.
- Weis, Paul, *Nationality and Statelessness in International Law*, Kluwer Academic Publishers Group, 1979, ISBN-10-9028603298.

- Articles

- Aiena, Caterina, "Stripping of Nationality as a Weapon of Political Suppression: The Cases of Bahrain, United Kingdom, United Arab Emirates and Kuwait", First Published in Great Britain by Islamic Human Rights Commission, P.O. Box 598, Wembley, HA9 7XH, October 2014.
- Adjama, Mirna and Harington, Julia, "The Scope and Content of Article 15 of the Universal Declaration of Human Rights", *Refugee Survey Quarterly*, University of North Dakota, 2006, Available at: www.rsq.oxfordjournals.org.
- Bachelor, Carol, "Statelessness and the Problem of Resolving Nationality Status", *International Journal of Refugee Law*, Published Oxord Journals, vol. 10, 1998, Available at: Oxford Journals, Published in Print: January, 1998, ISSN:0953-8186.
- Bery, Adrian, "Deprivation of Nationality and Citizenship, The Role of EU Law", *Journal of Immigration, Asylum and Nationality Law*, 2014, vol. 28, No. 4, ISSN: 17467632.

- Bowler, Natasha, "When Bahrain Says You Are Not Bahraini Anymore", 18 August 2015, www.foreignpolicy.com.
- Lambert, Hélène, "Arbitrary Deprivation of Nationality and Refugee Status: Comparative Perspectives on the Overlap between Statelessness and Refugee Status", *Westminster Law School*, University of Westminster, the Netherlands, 2014.
- Lambert, Hélène, "Refugee Status, Arbitrary Deprivation of Nationality, and Statelessness within the Context of Article 1A(2) of the 1951 Convention and Its 1967 Protocol Relating to the Status of Refugees", *University of Westminster*, London, England, 2014.
- Hall, Stephen, "The European Convention on Nationality and the Right to Have Rights", *European Law Review*, London, December 1999.
- María José Recalde Vela, "How Far Has the Protection of the Right to Nationality under International Human Rights Law Progressed from 1923 until the Present Day?", LLM International and European Law, Supervisor: Laura Van Waas, *Tilburg Law Review*, Netherlands, 2014.
- McDougal, Myres S. and Lasswell, Harold D. and Lung-Chu Chen, "Nationality and Human Rights: The Protection of the Individual and External Arenas", *Yale Law School Legal Scholarship Repository*, 1974.
- Molnár, Tamás, "The Prohibition of Arbitrary Deprivation of Nationality under International Law and EU Law: New Perspectives", *Hungarian Yearbook of International Law and European Law*, 2014, Eleven International Publishing Portland, 2014, ISBN-978-94-6236-503-2.
- Pilgram, Lisa, "International Law and European Nationality Laws", Published in Italy, *European University Institute Badia*, March 2011.
- Sandra, Mantu, "Deprivation of Citizenship from the Perspective of International and European Legal Standards", ENACT Consortium FP7-SSH-2007-1-217504-ENACT/D4.2, 2007.
- Spiro, Peter J., "A New International Law of Citizenship", *American Journal of International Law*, 2011. DOI: 10.5305/amerjintelaw.105.4.0694.
- United State Office of Personnel Management Investigations Services, "Citizenship Law of the World", March 2001, www.multiplecitizenship.com.
- Van Waas, Laura, "Nationality Matters: Statelessness under International Law", *School of Human Rights Research*, vol. 29, Antwerp: Portland, Intersentia, 2008.

- Documents

- American Convention on Human Rights, 1969.
- Convention on the Rights of Persons with Disabilities, 2006.
- Convention Relating to the Status of Stateless Persons, 1954.

-
- Convention on the Reduction of the Statelessness, 1961.
 - Convention on the Nationality of the Married Women, 1957.
 - Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination, 1965.
 - Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women, 1979.
 - Convention on the Rights of the Child, 1989.
 - Convention on Certain Questions Relating to the Conflict of Nationality Laws, Signed at the Hague, on 12 April 1930.
 - Declaration of the Rights of the Child 1959.
 - European Convention on Nationality, November 1997.
 - International Convention Civil and Political Rights, 1966.
 - International Convention on the Protection of the Rights of All Migrant Workers and Members of Their Families, 1990.
 - Report of the Secretary-General on Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality-A/HRC/10/34.
 - Report of the Secretary-General on Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality-A/HRC/13/34.
 - Report of Secretary-General on Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality-A/HRC/19/43.
 - Report on Discrimination against Women on Nationality-Related Matters, Including the Impact on Children-HRC/23/23.
 - Report of the Secretary-General on Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality-A/HRC/25/28.
 - Revised Arab Charter on Human Rights, 2004.
 - The Commonwealth of Independent States Conventions on Human Rights and Fundamental Freedoms, 1995.
 - UN Human Rights Council Resolution 7/10 of 27 March 2008, and Resolution 10/13 of 26 March 2009, Resolution 13/2 of 14 April 2010, Resolution 20/4 on the Right to a Nationality: Women and Children 2012, Resolution 20/5 of 16 July 2012, Resolution 26/14 of 11 July 2014, Resolution 32/1.8, 24 June 2016.
 - Universal Declaration of Human Rights, 1948.